



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The text may appear in the center of the page.



The text in this area is too small to be read. It appears to be a header or a small note.

هو العزيز

اربعين

در فرهنگ شیعه

تألیف

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی



قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم:

ما أخلصَ عبدٌ لله عزَّ وجلَّ أربعينَ صباحًا إلَّا

جرتَ يَنابيعُ الحِكْمَةِ مِنْ قلبِهِ على لِسَانِهِ.

«هیچ بنده‌ای اخلاص در عمل را برای رضای

خدا چهل روز بجای نمی‌آورد مگر اینکه

چشمه‌های جوشان معارف الهیه از منابع دلش

جاری و بر زبانش ساری می‌شود.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹

















# مقدمه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ عَلَى أَشْرَفِ رُسُلِهِ وَخَاتَمِ سُفْرَائِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

الْغُرِّ الْمَيَامِينِ

وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

هر مکتبی در محتوا و هویت خویش ترکیبی است از اصول و مبانی علمی و عملی، و نمادهایی که از آن به شعائر و مظاهر متمایز و متشخصه آن مکتب تعبیر می‌شود.

### معنای «شِعَار» به نقل از لسان العرب

در لسان العرب درباره لفظ «شِعَار» چنین می‌گوید:

و الشُّعَارُ: مَا وَلِيَ شَعَرَ جَسَدِ الْإِنْسَانِ دُونَ مَا سِوَاهُ مِنَ الثِّيَابِ...؛ وَالدُّثَارُ: الثَّوْبُ الَّذِي فَوْقَ الشُّعَارِ...؛ وَفِي حَدِيثِ الْأَنْصَارِ: «أَنْتُمْ الشُّعَارُ وَالنَّاسُ الدُّثَارُ»؛ أَي أَنْتُمْ الْخَاصَّةُ وَالْبِطَانَةُ...<sup>۱</sup>

«شِعَار» (به کسرِ شین) به لباس زیر که چسبیده و مماس با بدن است گفته می‌شود؛ بخلاف دِثَار، که به لباس رو اطلاق می‌شود. و در حدیث چنین آمده است: «شما ای جماعت انصار، شِعَار

<sup>۱</sup> لسان العرب، ج ۴، ص ۴۱۲.





هستید و سایر مردم، دِثار؛ یعنی شما جماعت

انصار از زمرة اصحاب خاص و سرّ می‌باشید.»

و الشُّعار: العلامةُ فی الحربِ و غیرها. و شِعارُ

العساکر: أن یسموا لها علامةً یَنصِبونها لِیَعرِفَ  
الرَّجُلُ بها رُفقتَه ....

و شِعارُ القوم: علامتُهُم فی السَّفَر .... و  
الشُّعار: العلامةُ ....

و شِعارُ الحجِّ: مَناسکُه و علاماتُه و آثارُه و

أعمالُه، جَمعُ شَعیرةٍ؛ و کُلُّ ما جُعِلَ عَلَما لِطاعةِ

اللهِ عَزَّوَجَلَّ كالوقوفِ و الطَّوافِ و السَّعیِ و

الرَّمیِ و الذَّبیحِ و غیرِ ذلك. و منه الحدیث: أنَّ

جَبریلَ أتى النَّبىَّ صَلَّى اللهُ عَلیه [و آله] و سلَّم،

فقال: «مُرَّ أُمَّتَكَ أن یَرفَعوا أصواتَهُم بالتَّلَبیةِ،

فإنَّها مِن شَعاتِ الحجِّ!» ....

و قال الزَّجاجُ فی شَعاتِ اللهِ: «یُعنى بها جَمیعُ

مُتَعَبِّداتِ اللهِ الَّتِی أشعَرها اللهُ، أئی جَعَلها

أعلامًا لنا؛ و هی کُلُّ ما كانَ مِن مَوقِفٍ أو

مَسَعىٍ أو ذَبیحٍ<sup>۱</sup>

«شعار، به علامت در جنگ و غیر آن گفته

می‌شود. و شعار لشکر، علامتی بود که لشکریان

نصب می‌کردند تا سربازان خودی را از دشمن

باز شناسند . . . .

<sup>۱</sup> همان، ص ۴۱۳ - ۴۱۴.

و شعار قوم، به علامتی گفته می‌شود که آنها با خود در سفر حمل می‌کنند (مانند پرچم و غیره) . . . . و به‌طور کلی شعار به معنای علامت و نشانه است . . . .

و شعار حج، عبارت است از مناسک و نشانه‌ها و آثار و مواقف و اعمال خاصّ حجّ که آن را از سایر عبادات متمایز می‌کند، و آن جمع شعیره است؛ یعنی هر عملی که به عنوان شاخصِ اطاعت امر الهی قرار گرفته است، اعمّ از وقوف به عرفات و مشعر و طواف و

سعی و رمی و ذبح و نظایر آن.

و از این باب است روایتی که وارد است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم رسید و عرض کرد: «به امت خود امر کن که صداهای خود را به تلبیه بلند کنند، زیرا تلبیه از جمله شعائر حج است!» . . . .

و زجاج نیز همین معنا را در مورد مناسک و شعائر حج قصد نموده است.

## تفسیر لغت «شعار» در لغت‌نامهٔ دهخدا

در لغت‌نامهٔ دهخدا گوید:

شعار: نشان و علامت؛ نشانهٔ گروهی از مردم که به وسیلهٔ آن، یکدیگر را شناسند؛ نشان و علامت سلطان یا امیر، یا خرقه‌ای چون علم سیاه یا سفید، و یا کلمه‌ها که طریقه و آیین او را نمودار سازد.

عرب‌های زمان جاهلیت در میدان کارزار، شعارهایی می‌دادند که مناسب با اوضاع روز بود؛ مثلاً در جنگ احد سپاهیان مخالف اسلام به نام دو بت خود عَزَّی و هُبَل فریاد می‌زدند، و قبیلهٔ تنوخ در حیره «آل عبادِ الله» می‌گفتند.

پیغمبر اکرم شعار مهاجرین را «بنی عبدالله»، و شعار اوس و خزرج (انصار) را «بنی عبدالله» و «بنی عبیدالله» قرار داد، و سپاهیان اسلام را «خلیل

الله<sup>۱</sup> می خواندند؛ و بعداً نیز به مقتضیات روز،

شعارهایی ساخته و به کار می بردند . . . .

شعار افکندن: رسم و آیین طرح کردن؛ و شعار

ساختن: شعار کردن، راه و رسم و علامت خود

قرار دادن، سنت کردن . . . .<sup>۲</sup>

از بیانات لغویین و موارد استعمال این کلمه

مشخص شد که به

---

<sup>۱</sup> در لغت نامه دهخدا این چنین آمده است، ولی گویا «یا خیل الله» صحیح باشد.

<sup>۲</sup> لغت نامه دهخدا، کلمه «شعار».

خصوصیات فرهنگی و آداب خاصّ یک ملت که آنان را از سایر ملل و اقوام متمایز و شاخص می‌سازد، شعار گفته می‌شود.

شعار اسلام عبارت است از احکام و قوانین مدوّنه در این دین حنیف که مانند آن در سایر ادیان وضع نشده است؛ چنانچه شعار مکتب تشیّع، پیروی از امام معصوم علیه السّلام و تسلیم و تفویض اختیار و اراده خود به او و تمکین اراده و مشیّت او در تمام شوائب وجودی، اعمّ از تکوین و تشریح می‌باشد.

## حفظ کیان اقوام و ملل متوقّف بر حفظ سنت‌ها

### و شعارهای آنان

بدیهی است که اقوام و ملل تا زمانی که بر سنت‌ها و شعارهای خود پافشاری و اصرار ورزند، هویت فرهنگی آنها محفوظ مانده، راه نفوذ دخالت فرهنگ‌ها و سیره و سنت‌های سایر اقوام بر حریم و محدوده اعتقادات و سلوک آنها بسته خواهد ماند؛ و اگر به واسطه اهمال و تسامح و تساهل، مفتون و شیفته آداب و روش سایرین گردند، دیری نخواهد گذشت که اثری از هویت و کیان آن ملت باقی نمانده، در آداب و رسوم اقوام دیگر ذوب و حل خواهد شد.

البته پر واضح است که هر ادب و سلوکی  
پسندیده و محمود نیست؛ و اگر انسان آداب و  
سنت‌های یک جامعه را نتواند در مضماری و  
موازین عقل و شرع قرار دهد، باید آن را ترک  
نموده، از سنت و روش عقلانی و مضماری شرع  
پیروی نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
می‌فرماید:

**بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛<sup>۱</sup> یعنی: «من  
برانگیخته شدم تا فضایل و کرامت‌ها و  
ارزش‌های والای انسانی را به نقطه اوج برسانم،  
(و)**

آداب و سنن جاهلی را محو و نابود سازم، و  
سیره و روش مرضی الهی را جای‌گزین همه  
سنت‌ها و روش‌های جاهلی و ناصواب  
بگردانم.»

## ولایت و امامت محور اصلی و شعار حقیقی در

### مکتب شیعه

در مکتب تشیع، حقیقت انکار ناپذیر و  
محوری ولایت و امامت ائمه معصومین سلام الله  
علیهم اجمعین به عنوان قوام، و یا به تعبیر رساتر:

---

<sup>۱</sup> مکارم الأخلاق، ص ۸.

فصل منوع و صورت محصل دین مبین اسلام به حساب می آید. در این مکتب گرچه اطاعت منحصرأ از امام معصوم علیه السّلام ممضا و پذیرفته و صحیح می باشد و اخذ احکام از غیر امام معصوم علیه السّلام باطل و مردود است، ولی مسئله صرفأ به احکام شرعی فرعی منحصر نیست؛ اخذ احکام از امام معصوم علیه السّلام جای خود را دارد، ولی مطلب بالاتر از این است. در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیّع است و بدون امام اصلاً هویتی برای مکتب وجود ندارد.

اختلاف شیعه با برادران اهل سنت صرفأ به خاطر مرجع حکم و منشأ آن نیست، که یکی آن را از امام علیه السّلام و دیگری از ابوحنیفه اخذ می کند - گرچه اخذ حکم از ابوحنیفه باطل و عامل بدان، معاقب و مؤاخذ خواهد بود -؛ زیرا اختلاف در احکام، هم در بین اهل تسنن موجود است و هم در بین فقها و علمای شیعه، و چه بسا این اختلاف به دو نقطه متقابل و رو در رو بینجامد و موجب دو فتوای متناقض گردد؛ چنانچه این مسئله با تدبیری ابتدایی در تاریخ فقه و اختلاف فقها کاملاً مشهود می باشد. در خود فتوای اهل سنت نیز اختلاف فتوا به وفور یافت می شود و هیچ کدام دیگری را بر این اختلاف

ملامت و سرزنش نمی‌کند.

اختلاف شیعه با اهل سنت بر این است که

رسول خدا صلی الله علیه



و آله و سلم به دستور خدای علیّ اعلیٰ،  
امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب و یازده فرزند او را  
به عنوان ولی و صاحب اختیار و اراده - که اراده او  
و مشیّت و خواست او بر اراده و مشیّت ما وارد و  
حاکم است - بر ما نصب فرموده، و با جمله رسا و  
پر مغز: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!»<sup>۱</sup> به وضوح  
و روشنی، حقیقت و سرّ این انتصاب را بیان کرده  
است.

## موقعیت و جایگاه امام معصوم علیه السّلام در

### مکتب تشیع

رجوع شیعه به امام معصوم علیه السّلام نه به  
عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و  
فقه و تشریح است - چنانچه مقلّد، به مرجع خود  
و رساله عملیه او مراجعه می کند -، بلکه به  
این جهت است که امام علیه السّلام ناموس عالم  
خلقت، و حقیقت فیض مُنزل الهی، و واسطه بین  
حقّ و خلق در مراتب وجود، و متولّی نظام عالم  
کون، و مربّی نفوس به سمت کمال، و نقطه  
اتّصال ما با پروردگار است؛ و در برابر  
یک هم چنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر

---

<sup>۱</sup> حدیث غدیر ما فوق تواتر، بلکه از ضروریات تاریخ اسلام است؛ جهت  
اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵ - ۲۲۲.

تسلیم در برابر خواست و مشیّت او فرود آورد،  
و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود  
در قبال مولا ندارد، این چنین بود.

اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک  
مبّین احکام تکلیفیّه که از پیامبر اکرم صلی الله  
علیه و آله و سلّم نقل می کند بداند، او را در حدّ  
یک راوی حدیث قرار داده است، با این تفاوت  
که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت  
دچار خطا و سهو گردد ولی امام علیه السّلام در  
این مورد به خصوص، مرتکب سهو و نسیان  
نمی شود! و این فرد نمی تواند مدّعی تشیّع شود.  
بر این اساس، أبوحنیفه اگر بیاید و بر فرض

در بیان مسائل و احکام

اشتباه نکند و مسائل را به طور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، اما همین که در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس راه می‌اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می‌کند، از زمره شیعیان خارج، و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه السّلام که اصل و اساس عبودیت و دیانت است معتقد نگشته است.

از اینجا است که می‌بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح، با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت صادق علیه السّلام را نپذیرفته است ما او را در زمره شیعیان به حساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نماییم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تذکر به این نکته لازم است: در اواخر حیات مرحوم علامه - رضوان الله علیه - روزی از ایشان شنیدم که حضرت نفیسه خاتون گرچه نسبت به ولایت و امامت امام صادق علیه السّلام تأمل داشت، ولی در آخر عمر برای ایشان تنبه حاصل شده بود و اعتراف به این مطلب می‌نموده است؛ رضوان الله علیها.

# وابستگی هویت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از

## امام معصوم

بنابراین هویت و کیان مکتب تشیع، در تسلیم و انقیاد مطلق از امام معصوم علیه السّلام است؛ به نحوی که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و اراده او را در جمیع شوائب وجود و حیات بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندرک و فانی در ولایت و سلطه او قرار دهد، وجودی جز وجود او نبیند

و خواستی جز خواست و اراده او نداشته باشد،  
و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقه بین خود  
و امام خود بهره ببرد، و فقط در سویدای وجودش  
امام علیه السّلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود  
بیرون براند. در این صورت، حقیقت تشیع در این  
شخص متبلور گشته و در زمره شیعیان امام  
علیه السّلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و  
ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال  
او سیراب خواهد گشت؛ و الاً اگر چنین حالتی را در  
خود، متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراء  
شخصی خود، ولو به ظاهر موجّه و مشروع پیروی  
نماید، عمر خود را به تباهی و بطالت بسر آورده،  
دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف  
حضرت حق کوتاه گردانیده است، ﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ  
مِنَ الْخُسِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

## لزوم تعظیم شعائر تشیع

بناءً علی هذا بر هر فرد شیعه لازم و واجب

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱:

و او در آخرت از زیانکاران است.

است که شعار تشیع و شاخصه‌های گهربار این  
مکتب حیات‌بخش را هرچه بیشتر و بهتر آشکار  
نماید. مثلاً واقعه غدیر را که روز تاج‌گذاری  
امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام به تاج  
ولایت و امامت است، ارج بگذارد و در اعلان و  
إظهار و تبلیغ و تشکیل محافل و مجالس سرور  
و وعظ و ارشاد و تقدیم هدایا و تحف برای  
خویشان و دوستان کوتاهی نکند، و به یک روز  
و یک شب بسنده ننماید بلکه چند روز را به این  
موضوع مهم اختصاص دهد؛ و یا نسبت به  
برگزاری موالید و ایّام شهادت حضرات  
معصومین علیهم السلام جهد بلیغ داشته باشد و  
از هر فرصتی

برای اِحیاءِ ذکر و تبلیغ مرام و تجدید یاد و ذکر  
آن بزرگواران استفاده ببرد.

## رسم غلط برگزاری مجالس هفتم و چهارم و

### سال برای متوفّا

متأسّفانه امروزه رسم بر آن است که برای فرد  
متوفّا مجالس یادبود در هفتم و چهارم و سال و  
غیره می گیرند، و هیچ داعی و نیّتی جز رعایت  
شئون و شخصیّات و مصالح و منافع دنیوی  
بازماندگان و یا افراد ذی نفع در این گونه امور  
وجود ندارد. آنچه که از سنّت رسول خدا صلی  
الله علیه و آله و سلّم و اوصیای گرامی اش برای  
ما به جای مانده است، فقط تشکیل مجالس  
ترحیم به مدّت سه روز می باشد نه بیشتر!

به نظر می رسد تجدید خاطر و یاد متوفّا در رأس

هر سنه با تشکیل مجالس پر زرق و برق و تبلیغات

مضحك و ایجاد سر و صدا، بیش از آنکه موجب ترحیم

و مغفرت برای آن فرد باشد، وسیله ای جهت ابراز و

اظهار و استمرار حیات و شئونات شخصیّه دنیویّه و

اهواءِ باطله و کسب منافع دنیوی و شیطانی برای

بازماندگان و متعلّقین به آن شخص متوفّا می باشد. آن

مسکین در آن دنیا دارد به کارها و کردار خود در دنیا حساب پس می‌دهد، و این مساکین در این دنیا از وجهه و شئون پوشالی و اعتباری او برای خود کسب آبرو و حیثیت می‌نمایند! توضیح مطلب به این مقدار کافی به نظر می‌رسد؛ و العاقل یکفیه الإشارة.

یکی از شعارها و شاخصه‌های مکتب شیعه، مسئله شهادت و قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام در قبال مذهب اهل سنت و جماعت است. شهادت فرزند رسول خدا به دست پست‌ترین و رذل‌ترین خلیفه امت اسلام که خود را جانشین رسول خدا جا زده است، و با کمال وقاحت و بی‌شرمی به این جنایت افتخار و مباهات می‌نماید! خلیفه‌ای که مورد وثوق و قبول قشر عظیمی از امت اسلام، یعنی اهل سنت می‌باشد، و او را در زمره خلفاء الهی و اُمراء واجب الطاعة و اولو الامر



به حساب می آورند! فاجعه‌ای که تمام مورّخین از موافق و مخالف، حتّی از سایر ادیان و ملل، او را زشت‌ترین و سیاه‌ترین برگ تاریخ حیات بشر ذکر می‌کنند؛ تا جایی که بسیاری از علمای اهل سنّت به طور کلی اصل این فاجعه را انکار، و یا انتساب آن را به خلیفهٔ مسلمین مورد نقض و مناقشه قرار داده‌اند!

## اختصاص مجلس اربعین به سیدالشهدا علیه السّلام

اربعین سیدالشهدا علیه السّلام سند حقّانیت و مظلومیّت او را در عرصهٔ کش‌مکش حقّ و باطل نمودار می‌سازد. تشکیل مجالس و محافل سنوی برای اولیای دین گرچه از اهمّ امور و الزم مهمّات است، ولی برای هیچ‌کدام از آنها مسئلهٔ اربعین وجود ندارد، و تنها و تنها برای حضرت سیدالشهدا علیه السّلام این سنّت و شعار در مکتب تشیّع وضع و جعل گردیده است.

امروز رسم بر این است که برای افراد متوفّا مجلس ترحیم، و یا به عبارت امروزی و بسیار

---

<sup>۱</sup> مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ۳۲؛ إحياء علوم الدین، ج ۹، ص ۱۹؛ شرح العقائد النسفیّة، ص ۱۰۳.

بسیار غلط، مجلس بزرگداشت می‌گیرند و به  
خیال خود روح آن مرحوم را از این مجلس،  
غریق رحمت و عنایت حق می‌گردانند!

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، سخن از بطلان  
و عدم امضای مجالس اربعین توسط شارع  
مقدس رفته است، و سعی شده است با استفاده  
از منابع تاریخی و روایی و تمسک به سنت و  
سیره اولیای دین، حضرات معصومین  
علیهم السّلام جوانب این مطلب، در حدّ وسع و  
بذل جهد مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

از خدای علیّ اعلیٰ توفیق اهداء در مسیر  
قویم شرع مبین و صراط مستقیم ائمه معصومین  
علیهم السّلام را برای خود و همه ارادتمندان و  
شیفتگان مکتب مقدّسشان خواستارم؛ ﴿إِنْ أُرِيدُ  
إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ  
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

و السّلامُ علینا و علی جمیع عباد الله  
الصّالحین و رحمة الله و برکاته

قم، هشتم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۴ هجری

قمری

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

---

<sup>۱</sup> سوره هود (۱۱) آیه ۸۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۲۵:

من درخواستی و اراده و نیّتی ندارم مگر اصلاح به قدری که در خودم توان  
و قدرت می یابم. و توفیق من نیست مگر به واسطه او؛ بر او توکل کرده ام و  
به سوی او بازگشت می نمایم.»



# فصل اوّل : واژه «اربعین» در فرهنگ اسلام



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

واژه و مفهوم «اربعین» در جمیع هوئیّات متفاوت و مصادیق خارجی آن، از دیرباز در بین اقوام و ملل مختلف و ادیان عالم محطّ بحث و نظر و توجّه بوده است، و هر قوم و ملّتی در فرهنگ خود کم و بیش با این کلمه، انس و الفت داشته است. و به عبارت دیگر، این واژه با ادبیّات هر مکتب و مرامی رفیق گرمابه و گلستان می‌باشد؛ و به قول خواجه شیراز:

این اصطلاح را در کیش و مذهب اهل باده و ساده گرفته، تا عالی‌ترین و دقیق‌ترین لطائفِ اشارات و ظرائف عبارات اهل کشف و معنا و عرفای عالی‌مقام، می‌توان یافت.

وجود نوعی رابطه تکوینی و تشریحی نسبت به

## لفظ «اربعین»، در فرهنگ اسلام

در فرهنگ اسلام نیز به مناسبت‌های مختلف، این کلمه مورد توجه قرار گرفته است - چه در مسائل و احکام فقهی و چه در مباحث اخلاقی و مطالب عرفانی و مبانی اعتقادی - به نحوی که می‌توان ادعا نمود یک نوع رابطه تکوینی و تشریحی برای این مفهوم در فرهنگ اسلامی وجود دارد، و این رابطه و نسبت را در جای جای هر دو عرصه تکوین و تشریح می‌توان جستجو نمود. و به تعبیر دیگر، حقیقت و عینیت خارجی همین مفهوم است که در نزول به عالم کثرت و تربیت، به صورت یک سلسله احکام و قوانین تکلیفی و یا سلوک و تربیت نفسانی از ناحیه شارع مقدس ابراز گردیده است.

در خلقت آدم ابوالبشر این مسئله مبین جهات استکمالی و فعلیت مقام خلیفة‌اللهی او شده است؛ چنانچه در کتاب إحياء العلوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که:

إِنَّ اللَّهَ خَمَّرَ طِينَةَ آدَمَ بَيْدِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛<sup>۱</sup> «خدای متعال طینت و سرشت و ذات انسان را در مدت

---

<sup>۱</sup> إحياء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۱۰.



چهل روز بپرداخت.»

و یا به روایت مرصاد العباد:

خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا<sup>۱</sup>

در کتاب عوارف المعارف چنین گوید:

فَمِنَ التُّرَابِ كَوْنَهُ، وَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا خَمَّرْتُ طِينَتَهُ  
لِيُبْعَدَ، بِالتَّخْمِيرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِأَرْبَعِينَ حِجَابًا  
مِنَ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ، كُلُّ حِجَابٍ هُوَ مَعْنَى مَوْدَعٍ  
فِيهِ، يَصْلُحُ بِهِ لِعِمَارَةِ الدُّنْيَا وَ يَتَعَوَّقُ بِهِ عَنِ  
الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ

---

<sup>۱</sup> مرصاد العباد، ص ۳۷ و ۱۰۸.

## و مواطنِ القُربِ<sup>۱</sup>

«پس خدای متعال انسان را از خاک بیافرید، و ذات و حقیقت او را در مدّت چهل روز بیاراست؛ تا بدین جهت در مدّت چهل روز، چهل حجاب از مراتب اسماء و صفات خود را در وجود او متحقّق گرداند، و بدین واسطه حائز مراتب وحدت در عین کثرت گردد، و جامع بین دو نقطه احدیّت و واحدیّت شود، و در عین قرب و انمحاء و فناء در ذات بحت و صرف حضرت احدیّت، به کثرت اجتماع آثار و صفات حضرت ربّ الارباب متّصف گردد. و به واسطه آن، توطن و ورود او در دنیای ماده توجیه پذیرد و در عین ربط و انتساب به حضرت الهیّه، حفظ مراتب کثرت و فعلیّت در او محقّق شود.»

## بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی

و همین نکته در مسئله بلوغ عقلانی انسان پس از گذشت چهل سال از عمر او در دنیا، به چشم می خورد؛ و در اشاره به این موضوع در قرآن کریم می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وُلْدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ

<sup>۱</sup> عوارف المعارف (ملحقاً بکتاب إحياء علوم الدین)، ج ۵، ص ۱۲۲.

«و هنگامی که انسان به مرحلهٔ رشد و شکوفایی  
تامّ رسید و چهل سال بر او بگذشت می گوید:  
پروردگارا، طریق شکر و سپاس نعمت‌های  
خودت را بر من و پدر و مادرم به من الهام فرما!  
و طریق انجام عمل صالح که مورد رضا و  
تحسین تو باشد را به من بیاموز!

---

<sup>۱</sup>سورهٔ أحقاف (۴۶) آیه ۱۵.

و در میان ذریئه من صلاح و سداد را استوار فرما!  
به درستی که من به تو روی آوردم و تسلیم  
خواست و اراده تو گشتم.»

در این آیه شریفه، بلوغ انسان را به مرتبه رشد  
عقلی و قوام نفس در تدبیر و رعایت مصالح و  
مفاسد، در سنّ چهل سالگی می‌شمرد. و پس از  
این، انسان از تجربیات و اندوخته گذشته برای  
استکمال روح و طیّ طریق سعادت و صلاح،  
بهره می‌گیرد؛ نه آنکه به سعه و ظرفیت عقلانی  
او اضافه گردد.

و لهذا در خصال صدوق از امام صادق  
علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ لَنَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ  
سَنَةً؛ فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى  
مَلَائِكِهِ: «إِنِّي قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي عُمَرًا، فَعَلَّظًا وَ  
شَدِيدًا وَ تَحَفَّظًا وَ اَكْتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَ كَثِيرَهُ وَ  
صَغِيرَهُ وَ كَبِيرَهُ!»

«بنده تا سنّ چهل سالگی مورد عفو و مغفرت  
پروردگار است؛ و زمانی که به این سنّ رسید،  
خدای متعال به دو ملک رقیب و عتید که موکل  
بر اعمال و کردار او هستند، وحی می‌فرستد:  
”من به تحقیق به بنده‌ام عمر کافی جهت کسب  
معرفت و بلوغ عقلی عنایت کردم، از این پس  
دیگر او در کردار و اعمالش رها و آزاد نیست؛ بر  
او سخت گیرید و هر آنچه از او سر می‌زند، کم

یا بسیار، دقیقاً ثبت و ضبط نماید!»

و نظیر این روایت نیز در خصال از امام صادق

علیه السّلام آمده است:

إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشُدَّهُ؛

وَ إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

## فَقَدْ بَلَغَ مُتَهَاةً<sup>۱</sup>

«زمانی که عبد به سی و سه سالگی می‌رسد به مرتبه قوام جسمی و روحی نائل می‌گردد؛ و زمانی که به سنّ چهل سالگی می‌رسد عقل او به نهایت درجه قدرت و سعه و ادراک می‌رسد.»

و بدین جهت، چنانچه فردی تا سنّ چهل سالگی استعداد صلاح و هدایت را در خود به وجود نیاورد، وصول به مرحله سعادت و فوز برای او مشکل خواهد شد؛ چنانچه این حدیث در کتب شیعه و در احیاء العلوم وارد است:

إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَثْبُ، مَسَحَ الشَّيْطَانُ وَجْهَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ: «بِأَبِي وَجْهٌ مَنْ لَا يُفْلِحُ!»<sup>۲</sup>

«چنانچه شخصی به سنّ چهل برسد و به سوی خدا بازگشت ننماید، شیطان پیشانی او را مسح نماید و گوید: ”پدرم فدای تو باد که دیگر رستگار نخواهی شد!“»

**امام رضا علیه السّلام: «کسی که خمر بنوشد،**

**تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود!»**

روایتی است از حضرت رضا علیه السّلام که

مرحوم صدوق در علل الشّرایع آورده است:

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> إحياء علوم الدّین، ج ۸، ص ۵۰؛ المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۵۱؛ سفينة البحار، ج ۳، ص ۲۸۴، با قدری اختلاف.

عن الحسين بن خالد قال: قلتُ للرّضا  
عليه السّلام: إنّنا رُوينا عن النّبيّ صلّى الله عليه و  
آله و سلّم: «إنّ من شرب الخمر لم تُحسبُ صلاته  
أربعين صباحًا.» فقال: «صدّقوا.»  
فقلتُ: وكيف لا تُحسبُ صلاته أربعين صباحًا،  
لا أقلّ من ذلك و لا أكثر؟

قَالَ: «لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدَّرَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ  
 فَصَيَّرَ النُّطْفَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا  
 عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ نَقَلَهَا فَصَيَّرَهَا مُضْغَةً  
 أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ وَهَكَذَا إِذَا شَرِبَ الْخَمْرَ بَقِيَتْ فِي  
 مِثْلَيْهِ عَلَى قَدْرِ مَا خُلِقَ مِنْهُ، وَكَذَلِكَ يَجْتَمِعُ  
 غِذَاؤُهُ وَأَكْلُهُ وَشُرْبُهُ تَبْقَى فِي مِثْلَيْهِ أَرْبَعِينَ  
 يَوْمًا.»<sup>۱</sup>

«حسین بن خالد می گوید: خدمت امام رضا  
 علیه السّلام عرض کردم: برای ما این چنین از  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت  
 کرده اند که فرمود: «کسی که خمر بنوشد تا چهل  
 روز نماز او مورد قبول پروردگار قرار نخواهد  
 گرفت.» حضرت فرمودند: «درست روایت  
 کرده اند.»

عرض کردم: چگونه نماز او به فاصلهٔ چهل روز  
 مردود است، نه کمتر و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: «زیرا خدای متعال خلقت  
 انسان را در عدد چهل تقدیر فرموده است؛ ابتدا  
 نطفه را در چهل روز قوام بخشید آنگاه آن را به  
 علقه مبدّل ساخت، سپس علقه را چهل روز  
 پروراند، و پس از آن به مضغه تبدیل کرد. و  
 این چنین است اگر کسی شرب خمر کند، این  
 شراب در مثانه او به مدت چهل روز باقی خواهد

<sup>۱</sup> علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۵.



ماند؛ چنانچه غذا و آب و جمیع مأكولات، به مدّت چهل روز در مثانه انسان باقی می ماند، به مقدار همان عددی که اساس خلقت بر آن قرار گرفته است.<sup>۱</sup>»

از این بیان حضرت استفاده می شود: کیفیت هضم و جذب مأكولات در بدن انسان و استفاده اعضا و جوارح از آنها و سپس مرحله دفع آنها، به مدّت چهل روز طول می کشد؛ و از آنجا که کلیه ها وظیفه دفع موادّ زائد بر میزان مصرف و هم چنین پس از مصرف را دارند، و این مواد به واسطه عمل کلیه ها در مثانه تجمع می نماید، لذا به مدّت چهل روز می توان گفت که غذای مصرفی انسان در یک مکان واحد به تدریج جمع و دفع خواهند شد. و بر این اساس، نماز فردی که هنوز آثار و بقایای شراب در بدن او موجود می باشد، مورد پذیرش و قبول خداوند قرار

---

<sup>۱</sup> نظیر این روایت، درباره اکل مال حرام و لقمه حرام نیز وارد شده است؛ از جمله: بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۲: «الفردوس: عن النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم: "من أكل لقمه حراماً لم تُقبل له صلاة أربعين ليلة، و لم تُستجب له دعوة أربعين صباحاً! و كل لحم يُنبته الحرام فالنار أولى به، و أنّ اللقمة الواحدة تُنبت اللحم." ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: "کسی که لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازی از او پذیرفته نمی گردد و تا چهل صباح دعای او مستجاب نمی شود، و هر گوشتی که از حرام برآید آتش به آن سزاوارتر است. و حتی یک لقمه هم گوشت بدن را می رویاند."»

نخواهد گرفت.

پیامبر اکرم: «کسی که غیبت مسلمانی را کند

تا چهل روز نماز و روزه‌اش قبول نمی‌شود!»

و نظیر این روایت در جامع الأخبار، از رسول  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که  
فرمود:

مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً، لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى  
صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً؛ إِلَّا أَنْ  
يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.<sup>۱</sup>

«کسی که غیبت مرد یا زن مسلمانی را بنماید، تا  
چهل روز نماز و روزه او مورد قبول حضرت  
حق قرار نمی‌گیرد؛ مگر آنکه آن شخص از او  
درگذرد.»

و در مقابل این مسئله، تأثیر معنوی و ملکوتی  
این عدد است در

---

<sup>۱</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۴۶.

بسیاری از موارد، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: در بسیاری از روایات وارد است که:

**مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً فِي الْمَاءِ ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى**

**الْمَحْمُومِ، يَشْفِيهِ اللَّهُ!**<sup>۱</sup> «کسی که چهل بار سوره حمد را بر آبی بخواند

سپس آن را بر مریض تباداری بپاشد، شفا خواهد یافت.»

**امام صادق علیه السلام: «شهادت چهل مؤمن**

**بر جنازه مسلمانی موجب غفران اوست!»**

و یا چنانچه در خصال با اسناد متصل خود از

عبدالله بن مسکان، از حضرت صادق

علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

**إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جِنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا**

**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا**

**خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا! قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:**

**«إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ**

**مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ.»**

«هنگامی که مؤمنی از دنیا برود و چهل مؤمن بر

جنازه او شهادت دهند: خدایا ما جز نیکی از او

چیزی نمی‌دانیم، درحالی‌که تو از ما به او

آگاه‌تری! خدای متعال می‌فرماید: ”من شهادت

شما را در حق این مؤمن، امضا و تنفیذ نمودم، و

از او برای آنچه که از او می‌دانم و شما نمی‌دانید

درگذشتم و او را مورد عفو و مغفرت خویش

<sup>۱</sup> سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۸۳.

قرار دادم.»

و در کتاب عدّة الدّاعی از امام صادق

علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

كان في بني إسرائيل عابِدٌ، فأوحى اللهُ تعالى إلى

داوَدَ عليه السّلام: «إنّه مُراءٍ.» (قال:) ثُمَّ إِنَّهُ

ماتَ، فلم يَشْهَدْ جِنازَتَهُ داوُدُ عليه السّلام.

(قال:) فقام أربعون من بني إسرائيل فقالوا:  
 «اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيراً و أنت أعلم به  
 منّا، فاغفر له!» (قال:) فلما غسل أتى أربعون غير  
 الأربعين الأول و قالوا: «اللهم إنا لا نعلم منه  
 إلا خيراً و أنت أعلم به منّا، فاغفر له!» فلما  
 وُضع في قبره قام أربعون غيرهم فقالوا: «اللهم  
 إنا لا نعلم منه إلا خيراً و أنت أعلم به منّا، فاغفر  
 له!»

(قال:) فأوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام:  
 «ما منعك أن تُصَلِّيَ عليه؟» فقال داود: «بالذي  
 أخبرتنى من أنه مُراءٍ.» (قال:) فأوحى الله إليه:  
 «إنه شهد له قومٌ فأجزت لهم شهادتهم و غفرتُ  
 له ما علمتُ مما لا يعلمون!»

«در بنی اسرائیل عابدی بود ریاکار، و خدای  
 متعال حضرت داوود را بر احوال او مطلع  
 گردانید. پس از گذشت زمانی فوت می کند و  
 حضرت داوود بر جنازه او حاضر نمی شود.  
 چهل مرد از بنی اسرائیل بر جنازه او شهادت  
 می دهند: ”خدایا ما غیر از نیکی و خوبی از او  
 سراغ نداریم و تو به احوال او از ما آگاه تری،  
 خدایا او را بیامرز!“ و زمانی که او را غسل دادند  
 باز چهل نفر دیگر همین شهادت را نسبت به او  
 تکرار کردند؛ و هنگامی که او را در قبر نهادند،  
 چهل مرد دیگر این شهادت را در حق او بر زبان

آوردند.

در این هنگام، خدای متعال به داوود وحی فرستاد: ”چه چیز تو را مانع گشت تا بر جنازه او حاضر نگشتی؟“

عرض کرد: ”پروردگارا! به سبب همان چیزی که تو مرا از آن مطلع گردانیدی.“

خدای متعال به او فرمود: ”به درستی که قومی از بنی اسرائیل بر

حسن کردار و رفتار او شهادت دادند و من به جهت احترام آنها از گناهانش درگذشتم و آنچه را دیگران از او نمی دانستند بیامرزیدم!»

**امام باقر علیه السلام: «حدّ همسایگی تا چهل**

**منزل از هر طرف است.»**

همین طور خصوصیت آثار این عدد را در مسائل اخلاقی و آداب شرعی و حقوق اسلامی می توان مشاهده نمود؛ چنانچه مرحوم کلینی با سند خود از امام باقر علیه السلام روایت نموده است که:

**حَدُّ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، مِنْ بَيْنِ**

**يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ؛<sup>۱</sup> «حَدُّ**

همسایگی تا چهل منزل از هر طرف - روبه‌رو، پشت سر، سمت راست و سمت چپ - می‌باشد.»

و در روایت دیگر، عقبه بن خالد از حضرت

صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

**قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ**

**ذِرَاعًا، وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا.»**

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "حریم مسجد

چهل ذراع از هر طرف می‌باشد، و حریم

همسایگی چهل خانه از چهار طرف است.»

**تأثیر عدد چهل در ارتقاء معنوی و کسب**

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۶۹.

و امّا در امور عبادی و مسائل سلوکی و روحانی و کیفیت تأثیر این عدد در ارتقاء معنوی و کسب فضایل روحی و عبور از مراتب نفس، مطالبی است که در حوصله و ظرفیت این مختصر نمی‌گنجد. و جمله فریقین را در این، انظاری است و حکایاتی و اشاراتی؛ و ما به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنیم.



## انقطاع وحی از رسول خدا به مدّت چهل روز

در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند،  
تا آنجا که می‌فرماید:

جماعتی از یهود نزد ابوطالب آمدند و گفتند: «یا  
أباطالب! إن ابن أخيك يزعم أن خبر السماء  
يأتيه؛ ونحن نسأله عن مسائل، فإن أجابنا عنها  
علمنا أنه صادق، وإن لم يُخبرنا علمنا أنه  
كاذب.» فقال ابوطالب: «سلوه عما بدا لكم.»

فَسأَلُوهُ عَنِ الثَّلَاثِ الْمَسَائِلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «غَدًا أُخْبِرُكُمْ.» وَ لَمْ  
يَسْتَنْ. فَاحْتَبَسَ الْوَحْيُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا حَتَّى  
اغْتَمَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ شَكَّ  
أَصْحَابُهُ الَّذِينَ كَانُوا آمَنُوا بِهِ ...<sup>۱</sup>

«ای ابوطالب! برادر زاده‌ات را گمان بر آن است  
که اخبار آسمان بر او نازل می‌شود. بنابراین ما  
مسائلی را از او سؤال می‌کنیم، اگر پاسخ صحیح  
و درست داد می‌دانیم که ادّعای او راست و  
مطابق با واقع است، و در غیر این صورت مُفتری  
و کذاب است.» حضرت ابوطالب فرمود: «هر  
آنچه را خواهید پرسید تا پاسخ صحیح و حق را

<sup>۱</sup> خ ل: مسائل.

بیابید.“

جماعت یهود از سه مسئله پرسش نمودند؛  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:  
”فردا پاسخ شما را خواهم داد.“ ولی انشاءالله  
نفرمود. خدای متعال نیز تا چهل روز وحی را از  
آن حضرت قطع گردانید، تا اینکه رسول خدا  
مغموم و دل شکسته گردید و اصحاب او نیز در  
رسالت و بعثتش شک بردند ... .»

این روایت می‌رساند که نفس مبارک رسول

خدا صلی الله علیه و آله

و سلّم گرچه به رتبه وحی و تلقی معانی و حقایق ربوبی از جانب پروردگار رسیده بود، امّا حقیقت توحید و ظهور آن بتمام معنی الکلمة - که در عین حفظ هویت خود، با مقام جمعیت و کثرت انسجام و اُلفت کامل دارد - هنوز برای ایشان محقق نشده بود؛ و انقطاع وحی به مدّت چهل روز، در واقع تنبیه و بیدارباشی بود برای حضرتش که تعلق به مقام ربوبی و تلقی وحی به نحو مستمر، او را از مبدأ و سرمنشأ نزول آن، غافل ننماید و اراده و مشیّت پروردگار را در همه ظروف و همه عوالم ربوبی ساری و جاری ببیند، و خدای نکرده این مسئله به صورت یک امر عادی و توقّع عنایتی زائد بر حیثیت عبودیت و وساطت درنیاید، که مقام کبریائیّت و غیرت و عزّت حضرت حق، این نکته را برای هیچ یک از مخلوقاتش حتی رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم برنمی تابد.

و پس از آنکه این تنبیه و تربیت به صورت انقطاع وحی برای آن حضرت تحقق یافت، این حقیقت والا و این ظریفه ناگفتنی و ناشنیدنی با سیری که نفس مبارکش در این اربعین نمود،

برای آن حضرت کاملاً محسوس و ملموس و وجدانی گردید. و در اینجا بود که نزول وحی دوباره از سر گرفته شد، و فیضان باران رحمت الهی بر قلب منورش از نو گرفته شد، و معارف ربوبی و لطائف اسرار عالم غیب بر روح و سرش تجدید گردید؛ و این از خواص عدد اربعین است.

## علت و نتیجهٔ چهل روز عبادت حضرت یونس

### علیه السلام در شکم ماهی

و نظیر این مسئله را در داستان حضرت یونس علیه السلام مشاهده می‌کنیم. در سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸ می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و هم‌نشین ماهی (حضرت یونس علیه السّلام) را به یاد آور در وقتی که با حالت خشم و غضب از قوم خود کناره گرفت، و چنین پنداشت که اراده قاهره و مشیّت متقنه ما دامان او را نمی‌گیرد (و فقط این قهر و غلبه مخصوص قوم و افراد شهر اوست؛ و ما او را در شکم ماهی قرار دادیم). پس در ظلمات، خدای را بخواند که: هیچ معبودی و مؤثّری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست! تو منزّهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود (و ما تو را با افکار خود و نیّات ناقصه و عقل ضعیف و سعه وجودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی)، به‌درستی که من از زیان‌کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار، ظالم می‌باشم \*»

پس آنگاه ما او را بیامرزدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألّم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایانندیم؛ و این‌چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

در این واقعه، خدای متعال پرده از برخی از اسرار توحید و کیفیّت نفوذ و تنزیل مشیّت خود

در عالم کثرات را برمی دارد، و غیرت خود نسبت به ارادهٔ مطلقه و همسانی و استواءِ جمیع مخلوقاتش را در جهت ارتباط و انتساب به ذات ربوبی ابراز می دارد، و عدم انحصار ارادهٔ ذات و مشیّت او را در قالبی خاص و طریقی مخصوص و شیوه‌ای محدود بیان می کند؛ بلکه ذات اقدس حق، فعّال ما یشاء و حاکم ما یرید است و هیچ کس و هیچ تشخّصی نمی تواند او را در قالبی محدود کند و توقّع شیوه‌ای به خصوص را از او داشته باشد. و این نکته‌ای بود که حضرت

یونس علیه السّلام به آن نرسیده بود، و مطلب را بر اساس حدس و گمان خود نسبت به قوم و اهالی شهر خود تمام شده می‌پنداشت و مَهر بطلان و نابودی و اضمحلال را بر پیشانی آنان نهاده بود، و این چنین می‌پنداشت: حال که آنان از دستورات رسول خدای متعال سرپیچی نموده‌اند و او را مورد طعن و بی‌توجهی قرار داده‌اند، مستحقّ هرگونه عقاب و عذابی هستند، و خدای متعال نیز چاره‌ای جز اطاعت درخواست و نفرین او ندارد و باید حتماً قوم او را مستوجب اشدّ عقوبات بنماید؛ و هیچ راه دیگری جز این راه برای خدا و برای قوم او و بندگانش وجود ندارد.

بنابراین؛ خدای تعالی او را در میان شکم ماهی قرار داد؛ و بنا بر بعضی از روایات، حضرت یونس علیه السّلام چهل روز در شکم ماهی بود و به این ذکر مبارک: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ مشغول بود.<sup>۱</sup> و به برکت این اربعین، خدای متعال پرده از

---

<sup>۱</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۳۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۳۲.

جلوی چشمان او برداشت و او را به یکی از اسرار توحید و عالم تقدیرات و اراده خود آگاه نمود.

**حقیقت تنبیه پیامبر از ناحیه پروردگار، و عدم**

**منافات آن با عصمت**

شاید این شبهه برای برخی پیش آید که: چگونه یک پیامبر با وجود عصمت و عدم احتمال گناه و خطا در حقش، این چنین مستوجب تنبیه و تذکر از ناحیه پروردگار گردد؟ برای روشن شدن این مسئله باید توجه نمود که آنچه راجع به عصمت و اجتناب از گناه و خطا برای انبیا علیهم السّلام ذکر شده است تماماً مربوط به مقام ظاهر و عالم کثرات و ارتباط با مردم است. یعنی یک



رسول در مقام فعل و کردار و معاشرت با مردم  
 نباید خلافی از او سرزند و مرتکب گناهی از معاصی  
 گردد، و قول او با آنچه در خارج محقق می‌شود  
 خلاف آید؛ و به عبارت دیگر، نبی باید در سه مرحله  
 تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن، مصون از خطا و  
 لغزش باشد. اما اینکه حتی در مراتب بالاتر از عالم  
 ظاهر و مثال - که عوالم ملکوت و سرّ و جان و روح  
 است - نباید دارای هیچ‌گونه تزلزل و ادراک خلافی  
 باشد، معلوم نیست؛ بلکه شواهد و قرائن و آثار عقلاً  
 و نقلاً و شهوداً خلاف آن را اثبات می‌نماید. چه بسا  
 یک پیامبر بین خود و بین حضرت ربّ العزّة مراتب  
 و مراحل دارد که باید آنها را تا به سر منزل مقصود  
 بپیماید؛ و وصول یک شخص به مرتبه نبوت و  
 رسالت، دلیل بر کمال و تمامیت جهات وجودی او  
 نمی‌باشد. و این مسئله به خوبی از آیات شریفه و  
 روایات شیعه ملموس و محسوس است، و این  
 مختصر را گنجایش بحث و تحقیق در این مرتبه  
 نیست.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله عصمت انبیاء و اختلاف مراتب ایشان

# روایاتی در تأثیر عدد «چهل» در به فعلیت

## در آوردن استعدادات

روایتی را مرحوم کلینی با اسناد خود از امام باقر علیه السّلام درباره تأثیر عدد اربعین در کیفیت رشد و ارتقاء نفسانی و فعلیت استعدادات می آورد، که امام باقر علیه السّلام فرمود:

ما أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيْمَانَ بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (أَوْ قَالَ: مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا) إِلَّا زَهَّدَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الدُّنْيَا، وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا، فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ<sup>۱</sup>.

«هر بنده‌ای که در مدت چهل روز ایمانش را برای خدای متعال پاک و خالص گرداند (و یا اینکه فرمود: ذکر خدا را در عرض چهل روز به نحو شایسته و سزاوارِ عبودیت به پا دارد)، مسلماً خدای تعالی او را نسبت به دنیا بی رغبت نماید، و نسبت به دردها و درمان‌های روحی‌اش آگاهی دهد، و حکمت و صواب و راه صحیح و متقن را در دل او استقرار بخشد، و زبانش را به حکمت و گفتار صواب گویا گرداند.»

---

رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰ - ۱۳؛ افق وحی، ص ۲۳۱ - ۲۳۸؛ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۰.  
۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

و نیز از کتب عامّه در إحياء العلوم گوید:

قال رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُخْلِصُ لِلَّهِ الْعَمَلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۱</sup>

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

”هیچ بنده‌ای نیست که عملش را به مدت چهل

روز صرفاً برای خدا انجام دهد مگر اینکه

نتیجه‌اش ظهور و بروز چشمه‌های حکمت از

قلب بر زبانش خواهد بود.»

و مانند این روایت با مختصر تغییری در

الفاظ، در دیگر کتب عامّه نیز وارد شده است.<sup>۲</sup> و

بر این اساس، بزرگان علم اخلاق و مربیان

نفوس، یکی از شرایط بسیار مهم و اساسی

حرکت و سیرِ اِلَى اللهُ را پرداختن به اربعینات در

طی سلوک می‌دانند، و هیچ سالکی را گریز و

گزیری از این مسئله نمی‌باشد.

---

<sup>۱</sup> إحياء علوم الدين، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

<sup>۲</sup> تهذيب الأسرار في أصول التصوف، ص ۱۶۱؛ حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ج ۱۰، ص ۷۱:

«و قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”مَا مِنْ

عَبْدٍ يُخْلِصُ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، إِلَّا

ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.“»

# کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم در مورد عدد

«چهل»

مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم - رضوان الله علیه - در رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به ایشان می‌فرماید:

خود به عیان دیده‌ایم و به بیان دانسته‌ایم که این مرحلهٔ شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است خاص و تأثیری است مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم ملکات، در طی منازل و قطع مراحل. و منازل راه، اگرچه بسیار باشد لکن در هر منزلی مقصدی است؛ و مراحل اگرچه بی‌شمار باشد، چون به این مرحله داخل شدی اتمام عالمی است . . . .

و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است؛ چنانچه وارد است که عقل انسان در چهل سالگی، به قدر استعداد هر کسی، کمال می‌پذیرد. و از بدو دخول او در این عالم در نمودن است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم، واقف است؛ و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد و از این عالم رحلت کند. قوّت او سال به سال در کاهیدن است، و نور

سمع و بصر در نقصان، و قوای مادّیه در انحطاط،  
و بدن در ذبول؛ چه مدّت سفر و اقامت او در این  
عالم در چهل سال تمام شد . . . .

و هم‌چنین در حدیثی که رسیده است که از چهار  
جهت خانه هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند،  
چون این عدد تمام شد گویا از عالمِ هم جدا  
گشتند. و تأویل آن در مناسبت و جوار از جهاتِ  
قوای اربعه است، که عقلیه و وهمیه و شهویّه و  
غضبیّه است؛ و هر که چهل مرحله از مراحل این  
قوا از دیگری دور نشود، از عالم آن

خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند.<sup>۱</sup>

## تذییل مرحوم علامه طهرانی بر کلام مرحوم

### سید بحر العلوم

مرحوم والد ما حضرت علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه - در تذییل بر این فقرات در رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم چنین فرموده‌اند:

مراد مصنف آن است که انسان از چهار طرف، گرفتار قوای اربعه عقلیه و وهمیه و غضبیه و شهویه است، و تا از هر کدام از آنها تا چهل منزل دور نشود به مقام فناء فی الله نخواهد رسید؛ چون مجرد خروج از یک مرحله از شهوت مثلاً، انسان را از آن مرحله بتمام معنی الکلمة خارج نمی‌کند، چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان مخفی است، و تا چهل مرحله از مرحله اول دور نشود آثار به‌کلی از بین نمی‌رود.

بنابراین اگر عالم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض کنیم، هنگامی انسان از یک مرحله از آن به‌کلی خارج می‌شود که از چهل مرحله بعد از آن خارج شده باشد، و الا مجرد خروج فی الجملة انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند، و ممکن است به عروض عوارضی

---

<sup>۱</sup> رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۲۹ - ۳۷.

انسان به مرحلهٔ اوّل بر گردد. هم‌چنین است عالم عقل و غضب و وهم. بنابراین، کسی حقّاً از مرحلهٔ اوّل غضب خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهارم خارج شود، و کسی حقّاً از مرحلهٔ پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهارم خارج شود، و هكذا ...؛ باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به کلی خلاص شود.<sup>۱</sup> - انتهی کلام مرحوم والد، قدس سرّه.

و سپس مرحوم سیّد در ادامه می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۶، تعلیقه ۲.

و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه، امری است مصرح<sup>۱</sup> به در آیات و اخبار و مجرب اهل باطن و اسرار؛ و این است که در حدیث شریف حصول آثار خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد، در این مرحله خبر داده. و شک نیست که هر نیکبختی که به قدم همت، این منازل چهل گانه را طی کند، بعد از آنکه استعدادات خلوصی را به فعلیت آورد سرچشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند.

و این منازل چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع اند؛ و مقصود و منتهای این منازل، عالمی است فوق عالم مخلصین، و آن عالم «أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي»<sup>۱</sup> است، چه طعام و شراب ربّانی، معارف و علوم حقیقیه غیر متناهی است.<sup>۲</sup> - انتهی کلام مرحوم سیّد بحر العلوم، رضوان الله علیه.

بنابراین بر کسی پوشیده نخواهد ماند که این عدد را در مسائل مختلفه و موضوعات متفاوته - چه در عالم خلق و تکوین، و چه در موطن

---

<sup>۱</sup> عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳. ترجمه:

«من شب خود را نزد خدایم به روز می آورم، و او است که مرا از اطعمه و غذاهای بهشتی و نوشیدنی های آن بهره مند می سازد.»

<sup>۲</sup> رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۳۹.



تربیت و تشریح - تأثیری عجیب و تسبیبی غیر قابل انکار است. و اگر بخواهیم بیش از این مقدار مذکور در این مسئله شرح و بسط دهیم و کلمات بزرگان را در این باب آوریم و آثار و نتایج آن را متذکر شویم، از مقصود فاصله خواهیم گرفت.



فصل دوّم : فلسفه قیام حضرت أباعبدالله  
الحسین علیه السّلام



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از شعائر شاخص و بارز شیعه، و بلکه به عبارت صحیح‌تر باید گفت: اصل و پایه همه اصول و مبانی تشیع، محبت و تولی اولیای دین حنیف، حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین می‌باشد؛ چنانچه در روایت معروف وارد است:

**بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ؛ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِي بِالْوَلَايَةِ<sup>۱</sup>**

«اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ در حالی که خدای متعال به هیچ‌یک از اینها توصیه نفرموده به آن میزان که درباره ولایت توصیه کرده است.»

و در این مورد، روایات از حدّ تواتر فراتر است.

حقیقت مکتب تشیع، منحصر در ولایت و انقیاد بی‌چون و چرا و اطاعت محض از حضرات معصومین علیهم الصّلاة و السّلام است؛ و

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۱۸.



ظهور این مکتب و تبلور مبانی آن، در احیای ذکر و ابراز مراتب مودّت و محبّت به خاندان رسالت تحقق می‌یابد.

## لزوم حفظ حریم و حدّ و حدود مقام ولایت و

### امامت، در مکتب تشیّع

در مکتب تشیّع حریم و حدود مقام ولایت و منصب امامت باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد، و هیچ فرد دیگری از هر طبقه و مرتبه نباید در این حریم و حرم داخل شود. تعبیر و کلماتی که در شرح و بیان احوال بزرگان و زعمای دین به کار می‌رود باید به‌طور کلی با اصطلاحات و واژه‌ها و عبارات مستعمله در مورد ائمه هدی علیهم السّلام تغایر و تمایز ماهوی داشته باشد، که خدای نکرده تساهل و تسامح در این مسئله موجب سخط و غضب ولی نعمت ما و خدای متعال خواهد شد.

تبیین مسئله امامت معصوم علیه السّلام و امتیاز او با سایر افراد باید سرلوحه شعائر و مبانی تشیّع قرار گیرد؛ و این مسئله برای عموم، چه مسلمین و چه غیر آنان، روشن و مبرهن گردد که مقام و موقعیت امام معصوم علیه السّلام ماورای اندیشه و توهمات بشری قرار دارد، و

هیچ فردی را نمی‌توان به او مقایسه نمود. و وصول به مرتبه و درجهٔ امام علیه السّلام از طوق و طاقت افراد بشر خارج است، مگر آن عدهٔ قلیل که با قدم راسخ و همّتی عالی و عزمی متین و مجاهدات پیوسته و سلوک مسیرِ اِلی‌الله حجبِ ظلمانی و نورانی نفس را طی نموده، با وصول به مرتبهٔ ولایت و تجرّد، در نفس امام علیه السّلام فانی و مندک گردیده‌اند، که از اینان به عرفای بالله و صاحبان ملک ولایت و حائزان مرتبهٔ تجرّد مطلق و فناء فی‌الله تعبیر می‌شود؛ و باقی افراد در مراتب مادون به حسب سعهٔ وجودی و ادراکی خود قرار دارند.

در مکتب تشیّع، همه چیز امام معصوم است

و بس! و حدیث



شریف نبوی: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ

عِتْرَتِي؛ وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۱</sup> ناظر به

این لطیفه می باشد.

کتابُ اللهِ ناطق که همان نفس مقدّس و ملکوتی امام معصوم می باشد، ناظر به دو جنبه تعلیمی و تربیتی حقایق قرآن کریم است و بدون آن، تمسّک به قرآن جز گمراهی و ضلالت ثمره‌ای به بار نخواهد آورد. مشکلی که برادران اهل سنت ما با آن مواجه می باشند نسیان این نکته حیاتی، و رها نمودن زمام امور دین و دنیای خود، و سپردن کشتی طوفان زده به دست امواج هولناک فتن و گرداب‌های مخوف زمانه است. تسلیم و تفویض زمام دین به دست افرادی همچون ابوحنیفه و غیره و حذف ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین، که خدای متعال فقط و فقط اینان را لایق و قابل برای هدایت و دلالت خلق دانسته است، ثمره‌ای جز حیرت و سرگستگی در امور دین و دنیای آنان نخواهد داشت. و همین مسئله برای شیعه نیز صادق است؛ اگر ما ذره‌ای از این مسیر منحرف گردیم

---

<sup>۱</sup> حدیث شریف ثقلین بیش از حدّ تواتر است؛ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹۳ - ۳۰۵.

و بخواهیم خودسرانه مسیری جدای از مسیر و  
ممشای اهل بیت عصمت و طهارت بپیماییم، و  
از فرامین و دستورات نورانی آنان به خواست  
خود و سلیقه شخصی و رعایت مصالح دنیوی  
سر باز زنیم، به همان مهلکه و خسرانی دچار  
خواهیم شد که سایر فرق مسلمین به آن گرفتار  
شدند.

قیام سیدالشهدا علیه السلام حیاتی ترین

شاخص حق و باطل

مسئله قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام و  
شهادت آن بزرگوار در فرهنگ تشیع به عنوان  
حیاتی ترین شاخص حق و باطل برای انسان در

جميع مراتب و مراحل تكاملی آن قرار دارد، و هیچ فردی را در هیچ مرتبه‌ای گزیر و گزیزی از اتباع و پیروی آن حضرت در تمام مراحل و موقعیت‌های مختلف این حرکت، چه قبل از عاشورا و چه پس از آن، نمی‌باشد؛ زیرا این واقعه با ویژگی‌های خود، یک حادثه استثنائی در طول تاریخ بشریت است که خلق آن توسط یک امام معصوم علیه السلام تحقق پیدا کرده است، نه یک فرد عادی و یا یک عالم عادی.

دیدگاه فرهنگ شیعه نسبت به واقعه عاشورا با سایر دیدگاه‌ها نسبت به این قضیه، یک تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ و به قول مولانا:

مظلومیّت حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام در فرهنگ تشیع این نیست که گروهی از خدا بی‌خبر با یورش بر عده‌ای از ذراری و اولاد پیامبر، آنان را از دم تیغ گذرانند و از بزرگ و کوچک، حتی طفل شیرخوار نگذشتند؛ و پس از شهادتشان، اهل بیت رسول خدا را با آن وضع فجیع و شرم‌آور، از این شهر به آن شهر در شوارع و ملأ عام به اسارت و غل و زنجیر کشاندند، و

کردند آنچه را که تاریخ از ذکر آن به شرم آید!  
مظلومیّت سیدالشّهدا در این است که کسی  
به حقیقت و روح و جان این حادثه پی نبرده، و  
از جاهل و عامی تا عالم و خبیر، همه و همه این  
واقعه را از دریچهٔ نفس و روح آشفته و ناخالص  
و افکار کودکانهٔ خود تفسیر و توجیه می‌کنند.

# دیدگاه احساسی افراد عامی به واقعه عاشورا

## و تحلیل آن

عامی، این حادثه را به عنوان یک حادثه دلخراش و جان‌گداز می‌نگرد، و از این روی بر سر و سینه خود می‌کوبد و اشک ماتم بر این مصیبت از دیدگان می‌افشانند. و به‌طور کلی نکات عاطفی و احساسی این حادثه آن‌چنان چشم و گوش و حواس او را به خود معطوف نموده است که دیگر مجالی برای تأمل و تفکر در جنبه حیاتی و اساسی این واقعه که بر آن اساس، تکون و تشکل و هویت واقعه کربلا نشئت گرفته است، باقی نمی‌گذارد.

تحلیل و بررسی تاریخ عاشورا به عنوان واقعه‌ای احساسی و رنج و آلم ظاهری، که در یک طرف آن فرزند رسول خدا با اهل و عیال بی‌پناه خود و عده‌ای قلیل از اصحاب و یاران مخلص، و در طرف دیگر یزید پلید و دنیا باوران ستم‌پیشه و غدار که در لشکری انبوه برای هدم و محو نه مکتب رسول الله و مکتب ولایت، بلکه برای قتل و نهب شخص آن حضرت و اهل بیتش قرار گرفته است، ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی که صاحب این مصیبت با تمام وجود خود از آن مبرّی و منزّه است.

حادثه عاشورا هرچه بود و در هر بُعد از جنایت و وقاحت قرار داشت بالأخره سپری شد، و گریه و ماتم بر امری که صدها سال از وقوع آن گذشته است چه دردی را دوا می کند و چه نیازی را بر طرف می نماید؟ و آیا این همه تأکیدات و دستورات متواتر و متکثر از حضرات معصومین علیهم السّلام بر اقامه مجالس عزا و مصیبت و گریه بر مصائب سیّد و سالار شهدا و اهل بیت مظلومش، فقط برای این جهت بوده است؟ یا اینکه مقصود و منظور، چیز دیگری است؟

## فاصله گرفتن مجالس عزاداری سالار شهیدان

### از مبانی اصیل خود

و لذا می بینیم که متأسفانه امروز مسئله مرثیه

و روضه و عزای

حضرت أباعبدالله الحسين أرواحنا له الفداء از صورت منطقی و عبادی خود به جهات اعتباری و وهمیّات دنیوی تغییر مسیر و جهت داده است. هدف و غایت ذاکرین و نوحه‌خوانان بر هرچه پر رنگ و لعاب کردن ظاهری این مصائب متمرکز شده است، و تهییج احساسات مردم - به خصوص طبقه جوان - به هر وسیله و با هر تعبیر و به هر ترفند و جلوه‌ای انجام می‌پذیرد؛ و هر که در این راه، موفق‌تر است مطلوب‌تر است. و اگر بخواهیم قدری به خود جسارت دهیم و این مجالس را با مجالس عادی دیگر مقایسه کنیم باید بگوییم: به مجالس تئاتر و هنرپیشگی اُشبه است تا به مجالسی که در خور شأن و متانت و منزلت یک امام معصوم علیه السّلام قرار دارد. و هدف از این امور فقط گریه بیشتر و بر سر زدن بیشتر و فریاد زدن بیشتر است و بس!

گویا صاحب عزا و مصیبت به این گریه‌ها و شیون‌های ما به این نحو و این کیفیت نیازمند است، و به این صورت او را از حالت غربت خارج نموده، لباس عزّت و اقتدار را بر قامت او می‌پوشانیم و مظلومیّت را از دامان او می‌زداییم،

و به او اعلان می‌کنیم: ای حسین! اگر در کربلا  
یاوری نداشتی که به دفاع از تو برخیزد و حرم تو  
را در قبال این گرگان بیابان محافظت نماید،  
اکنون بیا و ببین که این جمع شیفتگان و  
عاشقانت چگونه در عزای تو فریاد می‌زنند و بر  
سر و روی خود می‌کوبند و بر عزای تو سرشک  
ماتم از دیده روان می‌سازند!

سیدالشهدا علیه السلام از این دیدگاه، فقط  
یک فرد مظلوم و مقهور است که با او به قساوت  
برخورد شده است، و اگر لشکریان یزید با او به  
نحو دیگری برخورد می‌نمودند - مثلاً آنها را از  
آشامیدن آب منع نمی‌کردند، و یا طفل  
شیرخوارش را با تیر جفا به شهادت  
نمی‌رساندند،



و یا پس از شهادتش به حرم و خیام او یورش  
نمی‌آوردند و خیمه‌های او را به آتش نمی‌کشاندند،  
و یا اینکه اهل بیت او را در غل و زنجیر در بیابان‌ها  
به آن کیفیت فجیع حرکت نمی‌دادند و... - دیگر  
بهبانه و دستاویزی برای این نحو از عزاداری و  
مصیبت وجود نداشت؛ چونان‌که برای سایر ائمه  
هدیٰ علیهم السّلام همچون امام مجتبی و حضرت  
سجّاد و... چنین نمی‌کنند و در آن مجالس، با یک  
تعزیه و ذکر مصیبت عادی مجلس را تمام می‌کنند.

بنابراین به خوبی روشن می‌شود که این همه  
شور و احساس و ابراز اندوه و ماتم بر حضرت  
سیدالشّهدا علیه السّلام فقط به لحاظ کیفیت  
استثنائی او در مسئله شهادت است، نه به جهت  
لحاظ مراتب امامت و ظلمی که بر امام  
علیه السّلام از حیثیت امامت و ولایت او رفته  
است، مانند سایر ائمه ما علیهم السّلام.

البته نمی‌توان این نکته را بر عوام خورده  
گرفت؛ زیرا آنان طبعاً با معارف و اصول اعتقادی  
اسلام چندان آشنا نمی‌باشند، و طبیعی است که  
منظر و دیدگاه آنان نسبت به مسائل و حوادث  
تاریخی از این دریچه که دریچه حسّ و عواطف  
است، خواهد بود.

# دیدگاه حماسی و ظلم‌ستیزی برخی

## روشنفکران به واقعه عاشورا

و در مقابل این دیدگاه عامیانه، دیدگاهی روشنفکرانه - به اصطلاح غیر صحیح امروزی خود - نسبت به حضرت ابا عبدالله علیه السلام وجود دارد. دیدگاهی که تمام ظرفیت و قابلیت و شخصیت و شئونات و مراتب کمال و فعلیت امام علیه السلام را منحصرأ در مسئله مبارزه با ظلم و ستم دربار امپراطوری و شاهنشاهی بنی‌امیه، به خصوص یزید پلید می‌داند، و تنها و تنها از این دیدگاه به شخصیت و شئونات امام علیه السلام می‌نگرد. و اگر بخواهیم خیلی به این دیدگاه از جنبه سایر

مراتب امام علیه السّلام امتیاز بدهیم، باید سهم سایر ابعاد وجودی او را در مقیاس با مسئله مبارزه، تنها ده درصد قرار دهیم و نود درصد را صرفاً برای مبارزات او با دستگاه جائر اُموی در نظر بگیریم؛ و شخصیت آن حضرت را به عنوان یک فرد مبارز و معارض با ظلم و فساد، چونان سایر افرادی که در طول تاریخ به این مسئله پرداختند، مانند کاوه آهنگر و یعقوب لیث و ژاندارک و اقبال و گاندی و غیره که چهره بارز آنان در مسئله مبارزه با مفسد و ستم حکام و جبارۀ زمان مجسم و مشخص است، بدانیم.

## عدم انحصار ابعاد قیام سیدالشّهدا علیه السّلام

### فقط در مبارزه با ظلم

از این دیدگاه، امام علیه السّلام را - چه سیدالشّهدا و چه غیر آن حضرت - تنها در بُعد مبارزه با رژیم‌های ستم‌کار می‌شناسند نه بیشتر، و برای تثبیت نقاط روشن و بارز امام علیه السّلام در طول زندگی، به دنبال مبارزات او می‌گردند؛ و اگر در صفحات تاریخ به این مسئله برخورد نکنند یا نتوانند به شکل موجّه آن را ارائه دهند، با هزار زحمت و مصیبت مبارزه‌ای را برای او می‌تراشند و آن را با هزار رنگ و لعاب در

معرض افکار عموم قرار می دهند، تا مبادا خدای  
نکرده به واسطه فقدان و یا ضعف در این نکته  
مهم و حیاتی، نقصانی و ایرادی و خدش‌های بر  
مسئله امامت و ولایت و زعامت او وارد گردد!!  
در این دیدگاه، طبعاً بین ائمه علیهم السّلام  
نسبت به این مسئله به میزان شدت و ضعف آن،  
اختلاف فاحشی به وجود خواهد آمد، و رتبه  
سیدالشهدا علیه السّلام با برادر اکبر خود،  
حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام، تفاوت  
چشم‌گیری خواهد یافت؛ و نعوذ بالله منقصتی  
که از این باب بر سبط اکبر رسول خدا وارد  
می‌آید چه بسا مسئله امامت او را زیر سؤال  
می‌برد!!

# جهالت معترضین به عدم قیام حضرت امام

## حسن مجتبی علیه السّلام

این دیدگاه حتی در خود زمان امام مجتبی علیه السّلام وجود داشته است و پس از صلح با معاویه، از طرف نزدیک‌ترین یاران خود مورد اعتراض و تعبیری قبیح و زننده قرار گرفته است.

مظلومیّت آن حضرت را بنگرید که برای دفاع از آرمان و روش خود باید از کلام نبوی که فرمود: «**الحسنُ و الحسینُ إمامان، قاما أو قعدا!**» استعانت بجوید، و بدین وسیله خود را از گزند آماج تیرهای سبّ و دشنام و شناعة، آن‌هم توسط اصحاب و یاران نزدیک خود برهاند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مناقب آل ابی طالب، ص ۳۹۴. ترجمه:

«حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه سکوت نمایند!»

<sup>۲</sup> الأخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الأمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵. علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل می‌کند:

«ابی سعید عقیصا می‌گوید: به حسن بن علی بن ابی طالب گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا با معاویه به سازش و مصالحه پرداختی در حالی که مسلماً می‌دانستی تو بر حق می‌باشی و معاویه بر ضلالت و بطلان؟!»

پس او چنین فرمود: «ای ابوسعید! آیا من حجّت خدای متعال بر خلقش نمی‌باشم و پس از پدرم امام بر مردم نیستم؟!» گفتم: بلی چنین است!

فرمود: «آیا من همان فردی نیستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم درباره من و برادرم فرمود: حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و

---

چه نکنند؟! گفتم: بلی این چنین است!

فرمود: ”پس در این صورت، من امام هستم اگر

برخیزم و امام هستم اگر بنشینم!

ای اُباسعید! من به همان دلیلی با معاویه صلح

نمودم که رسول خدا قبل از من با بنی‌ضمیره و

بنی‌اشجع و اهل مکه هنگام رجوع از حدیبیه

مصالحه نمود؛ درحالی‌که آنان به تنزیل قرآن کافر

بودند و اصل آن را انکار می‌کردند، ولی معاویه و

اصحاب او به تأویل قرآن (که همان ولایت و امامت

امام معصوم علیه السّلام است) کافر می‌باشند و آن

را ردّ و انکار می‌نمایند.

ای اُباسعید! اگر من از جانب خدای متعال امام

بوده باشم، دیگر جایز نیست که شخصی در عمل و

رأی من تشکیک کند و آن را به دور از مصلحت و

واقع بیندارد (چه آن رأی بر سازش و مصالحه تعلق

بگیرد و یا بر جنگ و ستیز با اهل باطل و گمراهان)

اگرچه علت و دلیل این مسئله بر افراد مخفی باشد و

علم به آن نداشته باشند! آیا نمی‌بینی که خضر

هنگامی که سفینه را شکافت و جوان نورس را به

---

قتل رساند و دیوار را تجدید بنا نمود، مورد اعتراض و پرخاش موسی علیه السّلام قرار گرفت؟ زیرا موسی دلیل این رفتار را نمی‌دانست و هنگامی که خضر حقیقت مطلب را برای او آشکار و روشن نمود، پذیرفت و قبول کرد. و این چنین است مسئله من در سازش با معاویه!

بنابراین اعتراض و پرخاش شما بر عمل من به واسطه جهل و نادانی شما است بر اسرار و مصالح امور؛ و اگر من این کار را انجام نمی‌دادم، یک نفر شیعه از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند!»

و نیز در تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۰ می‌گوید:  
«اصحاب آن حضرت به او می‌گفتند: "ای کسی که موجب ننگ و عار مؤمنین گشتی!!»

و او در پاسخ می‌فرمود: "نگ و عار دنیوی بهتر از عذاب و آتش اُخروی است."

و شخصی به آن حضرت گفت: "سلام بر تو ای ذلیل و خوارکننده مؤمنین!"  
و حضرت در پاسخ فرمود: "من مؤمنین را ذلیل نگردانیدم، ولیکن دوست نداشتم شما را در راه سلطنت و حکومت، به باد فنا بدهم!"

و از همهٔ اینها گذشته، از آنجا که این مسئله در طول بیش از یک هزار سال برای آخرین پیشوا و امام ما، حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداء، اتّفاق نیفتاده است باید گفت که از همه بیشتر، آن حضرت مورد این اشکال و اعتراض قرار خواهند گرفت، و گویا به وظیفهٔ امامت و زعامت خود - نعوذ بالله - در طیّ این قرون و أعصار، عمل ننموده‌اند!!

این دیدگاه همانند دیدگاه اوّل، ناشی از جهل

و عدم شناخت حقیقت



امامت، و مسئله‌ای بدین خطیری را با دید آحول و  
بیمار نگریستن، و امام را همچو خود دانستن و او را به  
خود قیاس نمودن، و مشاعر او را در حدّ مشاعر و  
مدرکات خود تنزّل دادن است؛ نعوذُ بالله مِنَ الجَهِلِ و  
الضَّلالةِ و البُعدِ و الغَوايةِ.

**اداره جريان كربلا توسط امام معصوم، تنها**

**دليل عزّت و اعتبار عاشورا**

این طائفه نمی‌دانند که سیدالشهدا  
علیه السّلام قبل از خلق حادثه عاشورا یک امام  
بود، امام معصوم؛ و ارزش تاریخ عاشورا به  
حضور یک امام معصوم در آن است، نه یک فرد  
عادی ولو اینکه به هر مرتبه از مراتب علم و تقوا  
و تقرّب رسیده باشد. و به عبارت دیگر، این امام  
معصوم است که به حادثه عاشورا عزّت و شرف  
و اعتبار و هویت خاص می‌بخشد، نه اینکه  
عاشورا برای امام علیه السّلام شرف و عزّت و  
آبرو آورده است. و اگر در این حادثه عظمی هر  
فرد دیگری، با هر هویت و شخصیتی که باشد،  
زمام امور را به دست می‌گرفت و اداره این  
جریان را به عهده می‌گرفت، دیگر عاشورا  
عاشورا نبود؛ بلکه واقعه‌ای بود مانند سایر وقایع  
و حادثه‌ای بود همچون سایر حوادث بی‌شمار

تاریخ که در آن به عدّه‌ای به ناحق ظلم و ستم  
رفته است و آنان مقهور و منکوب عدّه‌ای  
ستم‌کار و جنایت‌کار بوده‌اند.

از اینجاست که ما درمی‌یابیم در هیچ عصری  
هیچ واقعه‌ای را به واقعه‌ی عاشورا نباید قیاس  
نمود، و خدای نکرده تعبیری که حاکی از یک  
نوع وحدت و مشابهت بین این وقایع با واقعه‌ی  
عاشورا به وجود می‌آورد نباید به کار بست، و از  
حدود تعیین شده توسط حضرات معصومین  
علیهم‌السلام نباید تجاوز نمود.

در این تصوّر نابجا و غلط نسبت به ساحت  
مقدّس حضرت مولی‌الکونین، اَبی‌عبدالله  
الحسین علیه‌السلام، حقیقت و شئون امامت  
بتمام معنی‌الکلمة، و کیفیّت ربط امام با مبدأ  
أعلیٰ، و وساطت او بین ذات حقّ

متعال و بین سایر مخلوقاتش - از مُبدعات و  
مجرّدات و عالم طبع و ماده - و تدبیر تکوینی در همه  
نفوس اشیاء، و قوام حیات اشیاء مُلکی و ملکوتی به  
نفس قدسی آن حضرت، و ایصال همه مراتب  
تعیّنات به اصل و حقیقت خود تکویناً و واقعاً، به طور  
کلی فراموش شده است.

## تبعیت از اراده حضرت حق به عنوان ملاک

### دعوت امام علیه السّلام به جهاد یا به صلح

امام علیه السّلام قلب عالم امکان، و سرّ  
حقیقت تنزل فیض پروردگار در عوالم مادون  
ذات حق است. مشیّت و تقدیر اراده الهی توسط  
نفس امام علیه السّلام در جمیع عوالم، ساری و  
جاری است. در آنجا که اراده حق بر قیام تعلق  
گیرد، قیام می کند ولو اینکه یک نفر همراه و  
همگام با او نباشد؛ و در آنجا که اراده حق بر  
سکوت و سکون تعلق پذیرد، از خود اظهار  
سلیقه و رویّه نمی کند گرچه تمامی خلائق پشت  
سر او در حال انقیاد و اطاعت باشند. او از خود  
گذشته است و به حق پیوسته است و دیگر از  
پیش خود نظری ندارد، و فکری سوای اراده و  
مشیّت حق در مخیله او خطور نمی کند؛ فعل او  
فعل حق است، و بر فعل حق ایراد و اعتراض

جایی ندارد.

سکوت امام مجتبی علیه السلام به همان اندازه

مورد رضا و مشیت حق است که قیام سیدالشهدا

علیه السلام، بدون يك ذره و یا سر سوزنی اختلاف و

تفاوت. و اگر جز این باشد، در فعل حق قبح و شناعة

به وجود می آید؛ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

و تا انسان به این حقیقت نرسد دائماً در حال

شکّ و تردید و نوسان و اعتراض و ایراد

اشکالات واهی و پوچ نسبت به امام معصوم

علیه السلام بسر خواهد برد؛ و در هر موقعیتی و

مناسبتی - بسته به حوادث و جریانات مناسب و

یا نامناسب آن موقعیت - حکمی و قضاوتی به

مقتضای فهم ناقص و توهمات و تخیلات خود

نسبت به فعل امام علیه السلام خواهد نمود، و

دائماً دچار تناقض و تضادهای

متولده از جریانات مشابه در زمینه‌ها و ظروف متفاوت خواهد گردید.

و از اینجا به این حدیث شریف نبوی می‌رسیم که فرمود: «الحسنُ و الحسینُ إمامان، قاما أو قعدا!»

یک فرد شیعه به مقتضای فرهنگ اصیل و ناب خود اول باید امام را بشناسد، آنگاه به افعال و کردار او توجه نماید. و لذا مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان عصرِ امام علیه السلام، همچون برادر گرامی آن حضرت، جناب محمد حنفیه<sup>۱</sup> و یا عبدالله بن جعفر طیار<sup>۲</sup> و ام‌سلمه زوجه مرضیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم<sup>۳</sup> و دیگران، آن حضرت را از اقدام بر قیام برحذر می‌داشتند، اما آن حضرت توجهی به نصایح و توصیه‌های آنان نفرمود. درحالی‌که مشابه همین واقعه برای فرزند حضرت سجّاد علیه السلام، جناب زید بن علی بن الحسین اتفاق افتاد و امام باقر علیه السلام او را از قیام

---

<sup>۱</sup> وقعة الطف، ص ۸۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

<sup>۳</sup> همان، ص ۳۳۱.

<sup>۴</sup> همان، ص ۳۶۴.

علیه بنی مروان بر حذر داشت، ولی او نپذیرفت و آن حضرت را متهم به ترس و عدم جرئت علیه ظلم و ستم خلفا نمود؛ و در نتیجه پس از یک نبرد سخت که بین او و لشکریان بنی مروان در حومه کوفه رخ داد، به شهادت رسید و جسدش چهار سال بر بالای دار نمودار بود.<sup>۱</sup>

اگر قرار است امام علیه السلام همیشه دعوت به جهاد و معارضه علیه ظلم کند، پس چرا امام باقر علیه السلام این کار را نکرد؟! و اگر قرار بود سیدالشهدا همیشه معارضه و مبارزه با ظلم را سرلوحه برنامه تربیتی و دینی و اجتماعی خود قرار دهد، پس چرا به مدت ده سال به حکومت معاویه پلید - لعنة الله علیه - تن در داد و علیه او اعلان جنگ نکرد؟!

و اگر گفته شود که: زمانه و شرایط اجتماعی برای یک هم‌چنین قیامی مساعد نبوده است، باید نتیجه گرفت: پس فرق بین دو امام گذاردن، و یکی را فطرتاً و ذاتاً طالب صلح و آرامش و سکوت، و دیگری را مبارز و مجاهد و معارض دانستن، اشتباهی است فاحش و خطائی است غیر مقبول، که ناشی از جهل و نادانی ما به

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۵۶.

حقیقت امامت و ولایت است؛<sup>۱</sup> و به قول مولانا

جلال‌الدین بلخی:

اشتباه ما در این است که می‌آییم فعل امام  
معصوم را با فعل عادی و پر از غلط و خطای خود  
مقایسه می‌کنیم. خیال می‌کنیم چون امام در فلان  
مقطع و فلان شرایط قیام کرد، پس هر کس دیگری  
می‌تواند این کار را انجام دهد؛ و یا اگر در فلان  
مسئله سکوت کرد، باید در همه جا ما هم سکوت  
کنیم؛ و یا اگر فلان سخن را در برهه‌ای بر زبان آورد،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر در رابطه با مسئله اختلاف نفوس و اعمال در ائمه  
طاهرین علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۱ - ۲۹۰.

ما هم مُجاز به همان قول و کردار خواهیم شد. و کلام معصوم را فراموش کرده‌ایم که فرمودند: «لا يُقاسُ بنا أحدٌ»<sup>۱</sup> هیچ فردی را نمی‌توان به ما قیاس و تشبیه نمود!»

حادثه کربلا با آن عظمت، فقط قطره‌ای از بحار

فیضان حضرت سیدالشهدا

سیدالشهدا فقط در حادثه کربلا تعریف و

تفسیر نمی‌شود؛ حادثه

---

<sup>۱</sup> طبع میرخانی: پر از شکر.



کربلا یکی از هزاران هزار جلوه و ظهور اوست. مسئله کربلا با آن وسعت و عظمت و مراتبی که دارد - که حتی در تصوّر و تخیل کسی نمی‌گنجد -، باز در مقایسه با منصب امامت و ولایت و شئونات یک امام معصوم علیه السّلام یمی است از اقیانوس، و قطره‌ای است از بحار رحمت و فیضان امام علیه السّلام.

اگر سیدالشّهدا علیه السّلام دارای افکاری همچو افکار ما، و روشی همچو روش و ممشای ما می‌بود، در همان هنگام که در مکه معظّمه بسر می‌برد و شنیده بود که یزید عده‌ای را برای اغتیال و ترور او فرستاده است،<sup>۱</sup> در مکه می‌ماند و شهادت خود را با ریختن خون خود در حرم الهی و بیت‌الله الحرام رقم می‌زد، تا بدین وسیله قباحت و وقاحت شخصیت یزید پلید را هرچه بهتر و بیشتر به همه عالم اعلان کند و بگوید: این سفاک جنایت‌پیشه آن‌قدر وقیح و بی‌شرم است که حاضر است حتی به قیمت هتک حرم امن الهی و مهبط وحی، خون فرزند رسول خدا را بریزد و از هیچ ستم و ظلمی اِباء نداشته باشد.

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ۱۶۸.

ولی باید دانست که سیدالشهدا قبل از هر چیز

يك امام است؛ آن‌هم امام معصوم که: «الَّذِينَ أَذْهَبَ

اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.»<sup>۱</sup> و

برای او احترام بیت‌الله الحرام و حفظ حرمت و حریم

کعبه

معظمه و خانه خدا، از این مقصد مهم‌تر و

ارزشمندتر است. او در هر حادثه و پدیده‌ای، اوّل

خدا را می‌بیند و آخر نیز خدا را می‌بیند؛ به عکس ما

که اوّل خود را می‌بینیم و شئونات و شخصیت خود

را، و بعد با یک رنگ و لعاب الهی می‌خواهیم فعل و

عمل خود را به او مرتبط کنیم، و خدا را به عنوان

سپر بلا برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود به کار

گیریم. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

و یا همچون حضرت مجتبی علیه السلام که

به برادرش سیدالشهدا علیه السلام وصیت فرمود:

«راضی نیستم که قطره خونی در تشییع جنازه من

---

<sup>۱</sup> اقتباس از سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۲۰:

«آنان که خداوند از ایشان هرگونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام

طهارت و پاکی مطلق رسانده است.»

ریخته شود»<sup>۱</sup> و این است فرق بین امام علیه السّلام

و غیر امام از سایر افراد!

و در اینجا است که دیگر حادثه کربلا صورت دیگری به خود می‌گیرد و از سایر حوادث مشابه، ممتاز و جدا می‌گردد. حادثه‌ای با ویژگی‌های خاصّ خود که رهبری آن را یک امام معصوم علیه السّلام به عهده گرفته است؛ امامی که با هر نفسش و با هر کلامش و با هر قدمش و با هر کردارش، مظهر بروز و ظهور اسمی از اسماءِ کلیّه الهیّه است، و در هر جلوه‌اش جلوه ذاتِ سرمدی نمودار است. و اوست که برای ابد باید اُسوه قرار گیرد؛ زیرا او خدای مجسم و مجسّد است، و عبد باید از خدا اطاعت و انقیاد داشته باشد نه از کس دیگر. و از این رو است که حادثه عاشورا اسوه و الگو است، نه فقط در مورد جنگ و مبارزه‌اش، بلکه در هر دقیقه‌اش و هر لحظه‌اش و در هر طور و جریانش.

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۱۷:

«لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ، اسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَالَ: «يَا أَخِي ... وَ بِاللَّهِ أُقْسِمُ عَلَيْكَ أَنْ تُهْرِقَ فِي أَمْرِي مِخْجَمَةً دَمٍ ...»»

سیدالشهدا را باید در تمام لحظات حیات مشاهده نمود؛ در دوران طفولیت، در دوران جوانی و شباب، در دورانی که با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السلام در مدینه بسر می بردند، و در دورانی که تحت حکومت جائرانۀ معاویه روزگار می گذرانند، و پس از آن تا لحظۀ شهادت را تماماً و تماماً باید در یک رشته و یک نسق مورد تفسیر و مذاقۀ قرار داد.

و لذا می بینیم که از تمامی معصومین علیهم السلام نسبت به واقعه عاشورا سخن به میان آمده است، و همه آنها به شیعیان در احیای این واقعه عظمی و منحصر به فرد تاریخ، توصیه ها و تأکیدهای بلیغ فرموده اند. با اینکه از صدر اسلام تا آن زمان و پس از آن، وقایعی مشابه در جهاد با کفار و مشرکین و یا در معارضه و مقابله با حکام و خلفاء جور، افراد بسیاری به فیض شهادت نائل آمده اند؛ اما آنچه را که درباره شخصیت های این حادثه گفته شده است با آنان تفاوت چشم گیری داشته است.

**دیدگاه حق و تفسیر صحیح از قیام حضرت**

**سیدالشهدا**

آنچه در این نهضت باید مورد توجه قرار

گیرد، و به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه نسبت به آن غفلت ورزیده‌اند، جهت‌گیری و هدف این قیام و انقلاب است. در دیدگاه دوّم، آنچه بیش از همه چیز در این نهضت شاخص و بارز است - به طوری که سایر مسائل و مبانی فکری و اعتقادی را تحت الشعاع قرار داده است - مبارزه با ظلم و ستم حکومت جائره بنی‌امیه و مخالفت با خلافت یزید است؛ و این مسئله به عنوان اصل و هدف در این قیام به چشم می‌خورد. اما در دیدگاه حق و تفسیر صحیح از این نهضت، موضوع معارضه و مخالفت با خلافت جائرانه بنی‌امیه، به عنوان مقدمه و معبری برای وصول به قیام به شعائر دین و احیای سنن و إعلاءِ رایت توحید و معرفت است.

پس غرض اصلی و مقصد امام علیه السلام  
احیای احکام و قوانین منسیّه در سنت جدّش و  
پدرش می باشد و بس، نه چیز دیگر! نه چون  
حکومت های جائرانه و غاصبانّه به ظاهر  
اسلامی، چون خلفاء ثلاثه و بنی امیّه و بنی مروان  
و بنی عبّاس، که هدف و مقصد اقصای آنان  
کشورگشایی و توسعه قلمرو حکومت و استیلاء  
بر مال و جان و ناموس رعایا و استلاب اموال و  
غنائم ملل می باشد.

در سایر حکومت های اسلامی گرچه شعار،  
شعار توسعه و تبلیغ اسلام است، امّا آنچه در  
باطن و ضمیر سردمداران و زعمای آنان  
می گذرد، همان چیزی است که گفته شد و غیر  
از آن، هدفی و مقصودی در سر ندارند و سودایی  
در ضمیر نمی پرورانند. و از اینجا است که ما  
می گوئیم: شیعه فقط باید به عاشورا نظر بیندازد  
و عاشورا را الگو برای تمام حرکات و سکنات و  
صلح ها و ستیزها و تدروی ها و کندروی ها و  
اقدامات و احتیاطات خود قرار دهد. و آنان که با  
چشمان دو بین و احوال خود بین این دو امام،  
حضرت مجتبی و سیدالشهدا علیهما السلام  
تفاوت می اندازند، سخت در اشتباه و ضلالت  
افتاده اند و در حقّ این دو بزرگوار راه جفا و ستم  
پیموده اند.

# کلام امام حسین علیه السّلام در بیان هدف از

## قیام عاشورا

خود آن حضرت در وصیتش به محمد بن

حنفیّه هنگام خروج از مدینه می فرماید:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا! وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ سِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج، و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امت جدّم محمد صلی الله علیه و آله می باشد؛ من می خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم، و آیین و روش پدرم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام رفتار کنم.»<sup>۲</sup>

بدیهی است در یک چنین شرایطی، هدف و غایت اقصای از خلقت و تربیت، که وصول به معرفت حضرت حق و طلوع خورشید ولایت بر

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ نفس المهموم، ص ۶۹.

<sup>۲</sup> لمعات الحسين عليه السّلام، ص ۱۶.

نفوس و قلوب بندگان است، محقق خواهد شد.  
و این همان چیزی است که سیدالشهدا در حادثه  
عاشورا به دنبال آن حرکت کرد؛ چنانچه خود  
حضرتش در این باره می‌فرماید:

**خطبه حضرت سیدالشهدا راجع به معرفت خدا**

**و امام جهت وصول به غایت خلقت**

**أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛  
فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ  
مَا سِوَاهُ.**

**فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ؟**

**فَقَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ  
عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.**

«ای مردم! به درستی که خداوند، خلق خود را  
نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و  
شناسایی پیدا کنند. پس زمانی که او را بشناسند،  
در مقام بندگی و عبودیت او برمی‌آیند، و  
به واسطه عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی  
غیر او از جمیع ماسوی، مستغنی می‌گردند.

---

<sup>۱</sup> إحقاق الحق، ج ۱۱، ص ۵۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲؛ ج ۲۳، ص ۸۳، با قدری اختلاف.



در این حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا!  
معرفت خداوند عزوجل چیست؟  
حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان،  
امام خود را که واجب است از او اطاعت و  
پیروی نمایند.<sup>۱</sup>

و همین امتیاز و ویژگی است که موجب شده  
است شیعه مسئله عزاداری و اقامه مجالس ذکر  
أبا عبدالله علیه السّلام را برای همیشه به عنوان  
یک شعار حفظ نماید، و از طرف معصومین بر  
آن تأکید شده باشد.

گرچه اقامه مجالس ذکر اهل بیت  
علیهم السّلام - چه در موالیدشان و چه در  
شهادتشان - به عنوان یک سنت و دستور در  
فرهنگ تشیع جای خود را دارد، اما اقامه مجالس  
عزای سید و سالار شهدا، حضرت أبا عبدالله  
علیه السّلام در این میان از ویژگی خاصی  
برخوردار است؛ و همه معصومین علیهم السّلام  
بلا استثناء، شیعیان را موظّف و مأمور به اقامه  
مجالس عزای آن حضرت نموده‌اند.

**فرمایش امام صادق در تشرّف به زیارت**

**اربعین سیدالشّهدا علیهما السّلام**

---

<sup>۱</sup> لمعات الحسین علیه السّلام، ص ۱۱.

أبو محمد هارون بن موسى تلُعكبرى با سند  
متّصل خود از صفوان بن مهران روایت می کند  
که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

وقتی که خورشید در روز اربعین سیدالشّهدا  
علیه السّلام بالا آمد و ساعتی از روز سپری  
گشت، زیارت می کنی آن حضرت را و  
می گویی: «السّلامُ علیّ ولیّ الله و حَبیبهِ ...»<sup>۱</sup>

## چهل روز خون گریستن آسمان در ماتم امام

### حسین علیه السّلام

و نیز در کتاب کامل الزیارات جعفر بن محمد  
بن قولویه با سند متّصل خود از زرارة، از امام  
صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود:

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۳، ص ۱۰۱؛ مصباح المتهدّج و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۷۸۸.

ای ز راره بدان! تحقیقاً آسمان به مدّت چهل روز  
بر حسین علیه السّلام خون گریست، و زمین به  
مدّت چهل روز تیره و تار گشت، و خورشید به  
مدّت چهل روز با کسوف و حالت خون‌رنگ به  
اندوه و ماتم نشست، و کوه‌ها قطعه قطعه گشت  
و دریاها به تلاطم درآمد، و ملائکه تا چهل روز  
بر حسین علیه السّلام گریستند، و هیچ زنی از ما  
خضاب ننمود و روغن و سرمه استفاده ننمود تا  
زمانی که سر عبیدالله بن زیاد را برای ما  
فرستادند.<sup>۱</sup>

و نیز با سند خود از جابر، از امام باقر  
علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:  
آسمان پس از حضرت یحیی بن زکریّا، جز بر  
حسین بن علی علیهما السّلام نگریست. و بر  
حسین به مدّت چهل شبانه‌روز آسمان به گریه  
در آمد.<sup>۲</sup>

و نیز در کامل الزیارات با سند متصل از  
عبدالخالق، از امام صادق علیه السّلام روایت  
می‌کند که در تفسیر آیه شریفه راجع به حضرت  
یحییٰ علیه السّلام: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ

---

<sup>۱</sup> کامل الزیارات، ص ۸۰.

<sup>۲</sup> همان، ص ۹۰.

سَمِيًّا<sup>۱</sup>؛ «ما قبل از او بر کسی این اسم را

نگذاریم»، فرمودند:

اسم حسین علیه السّلام اختصاص به آن حضرت

دارد و کسی قبل از آن حضرت مسمّا به این اسم

نبوده است، و نیز یحییٰ بن زکریّا از این جهت

مانند سیّدالشّهّدا علیه السّلام می باشد و کسی

قبل از

---

<sup>۱</sup>سوره مریم (۱۹) آیه ۷.

او به این اسم نامیده نشده است؛ و آسمان بر  
مرگ کسی نگریست مگر بر آن دو که به مدّت  
چهل روز به طول انجامید.<sup>۱</sup>

و روایات در این باب بیش از این مقدار  
می باشد که جهت عدم تطویل، از ذکر آن صرف  
نظر گردید.

---

<sup>۱</sup> کامل الزیارات، ص ۹۰.



فصل سوّم : اختصاص «اربعین» به  
سیدالشهدا علیه السّلام شعار شیعه است





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اختصاص «اربعین» به سیدالشهدا علیه السّلام،

به عنوان شعار شیعه

یکی از شعائر مختصّ شیعه که در هیچ مکتب و ملّتی نظیر و مشابهی برای او نمی‌توان یافت، مسئلهٔ اربعین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام است؛ و این از اختصاصات فرهنگ تشیع است. زیارت مخصوصهٔ آن حضرت در روز اربعین، شعار مخصوص شیعه است و برای هیچ فردی از سایر معصومین علیهم السّلام، حتّی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم این مسئله وجود ندارد. زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السّلام در روز اربعین و اقامهٔ مجلس عزا برای آن حضرت، فقط و فقط اختصاص به ایشان دارد!

علامت ایمان و شعار شیعه بودن زیارت اربعین

در روایت امام حسن عسکری علیه السّلام

در کتاب اقبال، سیّد بن طاووس با اسنادش به اَبی جعفر طوسی، و او با اسنادش به امام حسن عسکری علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ،

و زیارةُ الأربَعینَ، و التَّخْتُمُ بِالْیَمِینِ، و تَعْفِیرُ  
الجَبینِ، و الجَهْرُ بِسَمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ<sup>۱</sup>

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اوّل: نماز پنجاه  
و یک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه‌روز)؛  
دوّم: زیارت اربعین حضرت سیّدالشّهدا  
علیه السّلام؛ سوّم: انگشتر در دست راست  
نمودن؛ چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن؛ پنجم:  
بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در نمازهای  
جهریّه (صبح، مغرب و عشاء).»

زیارت حضرت سیّدالشّهدا در روز اربعین از  
مختصّات شیعه می‌باشد، و امام حسن عسکری  
علیه السّلام آن را به‌عنوان شعار و علامت شیعه  
بیان فرموده‌اند؛ چنانچه سر بر خاک گذاردن، و  
بسم الله را بلند گفتن، و نوافل را طبق دستورائمه  
معصومین علیهم السّلام بجای آوردن، و انگشتر  
در دست راست نمودن نیز از اختصاصات شیعه  
است.

**از بین رفتن مسئله شعار شیعه بودن «اربعین»**

**در میان شیعیان امروزی**

متأسّفانه امروزه مسئله اربعین از دایره شعار  
تشیّع و ویژگی‌های او پا فراتر نهاده، و به سایر

---

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰.

افراد از هر طبقه و هر مرتبه سرایت نموده است، و به‌عنوان یک سنّت و روش تخلّف ناپذیر و عادت حتمیّه در بین شیعه درآمده - چیزی که حتّی در بین سایر افراد از ملل اسلام، وجود ندارد - و خصوصیت این موضوع و انتسابش به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام طبعاً از میان رفته است. و این موضوعی است که قطعاً مخالف با مبانی مکتب تشیّع و اصول معتقدۀ مذهب و رضای اهل بیت علیهم السّلام است.

امتیاز شیعه در پیروی و اطاعت و انقیاد بی‌چون و چرا از امام معصوم است؛ نه چون سایر فرق اسلامی که با کنار نهادن یکی از دو رکن اساسی تقلین، یعنی عترت رسول خدا، و گرایش به افراد و اشخاص دیگر، طبعاً مسیر و ممشای خود را از شاه‌راه سعادت و فلاح به بوادی ضلالت و غوایت و مهالک موبقه منحرف نمودند، و با دخالت دادن قیاسات و استحسانات و سلیقه‌های شخصی، به‌کلی مسیر دین و

حیات خود را بر توهمات و تخیلات و خرافات بنا نهادند، و زمام امور دین و دنیای خود را به دست جهّال و معاندینی چون أبوحنیفه و غیره بسپردند، و خسران دنیا و آخرت را برای خود اختیار و انتخاب نمودند.

بنابراین رمز فلاح و رستگاری شیعه در متابعت او از سنن و دستورات ائمه خود می باشد و بس! و او هرگز حق ندارد در دستورات و مبانی القاء شده از طرف زعمای معصومین علیهم السّلام دخل و تصرّفی بنماید و از حدود تعیین شده در قضایا و موضوعات عبادی و اجتماعی، قدمی فراتر بگذارد، که اگر بگذارد، به همان خسارت و مهلکه دچار خواهد گشت که سایرین در آن مهالک گرفتار آمدند.

شیعه نباید خودسرانه عمل کند و از پیش خود حکمی را کم و زیاد کند؛ و تمام چشم و گوش و حواسش باید متوجّه مرام و مبانی ائمه خود باشد، و به تلقینات و إلقائات عوام توجّه نکند، و برای خوش آمدن عوام از اصول موضوعه خود دست برندارد، و رضای خدا و امام زمان ارواحنا فداه را بر مصالح دنیوی و هیاهوهای عالم اعتبار و توهم و شایعات و رضایت عده ای نادان و بی خبر از مبانی تشیّع،

ترجیح دهد.

امروزه مسئلهٔ اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السّلام دیگر آن امتیاز و ویژگی و حیثیت شعارگونهٔ خود را از دست داده است، و در میان مردم به صورت یک امر عادی مانند سایر اربعیناتی که برای سایر اموات گرفته می‌شود؛ درآمده است و در میان سایر ملل نیز دیگر آن توجه و عطفِ نظر را ندارد.

**سه روز عزاداری اهل بیت سیدالشهدا  
علیه السّلام پس از ورود به مدینه، مطابق سنت**

**پیامبر**

جالب توجه اینکه بنا بر نقل برخی از آثار، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پس از ورود به مدینه، بیش از سه روز اقامهٔ عزای سیدالشهدا را نمودند، و به سنت مرسومه و متداوله از زمان

رسول خدا اکتفا نمودند. این مطلب در کتاب  
أخبار الزینبیات یحیی عبیدلی، متوفاً در سنه ۲۷۷  
هجری، مذکور است. ناگفته نماند که مؤلف این  
کتاب از سادات حسینی، و با چهار واسطه نسب به  
امام سجّاد علیه السّلام می‌رساند؛ و بزرگان همچون  
علامه حاج شیخ آغابزرگ طهرانی، او را به جلالت  
قدر و منزلت در کتب خویش ستوده‌اند.<sup>۱</sup>

ایشان می‌نویسد:

اهل بیت پس از ورود به مدینه، سه روز و سه  
شب اقامه عزا نمودند و زن‌های بنی‌هاشم و سایر  
اصناف مردم در این عزا شرکت نمودند.<sup>۲</sup>  
در اینجا مناسب می‌بینم که کلام مرحوم  
مغفور آیه الله شهید حاج سیّد محمدعلی قاضی  
طباطبائی تبریزی را در این باره، از کتاب  
ارزشمند اربعین ایشان نقل نمایم:

به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان  
رسالت در اقامه عزا بعد از ورود به مدینه برای  
سیّدالشّهدا علیه السّلام، از آداب شرع پا به کنار  
نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند؛  
در صورتی که تعزیه سیّدالشّهدا علیه السّلام

---

<sup>۱</sup> الذریعة إلى تصانیف الشّیعة، ج ۱، ص ۳۴۹؛ ج ۲، ص ۳۷۸.

<sup>۲</sup> أخبار الزینبیات، ص ۱۱۵.

همیشه هست و برچیده نمی شود و سال به سال  
تجدید خواهد شد.

اما نسبت به سایر اشخاص، شیخ طوسی (ره) در  
مبسوط فرموده: «و يُكْرَهُ الْجُلُوسُ لِلتَّعْزِيَةِ يَوْمَيْنِ  
و ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إجماعاً.»<sup>۱</sup> و البته عمل

به مشهور است و سه روز کراهت ندارد، و  
اجماع منقول شیخ (ره) حجّیت ندارد؛ چنانچه  
در اصول فقه کاملاً تحقیق شده است. گرچه در  
زمان ما مردم در تعزیت و اقامه عزا بر اشخاصی  
که از دنیا رحلت می نمایند، خصوصاً از طبقه  
علما و فقها باشد، از آداب و دستور شرع به کنار  
رفته و از حد خارج گشته اند؛ و روز به روز  
تشریفات بیجا را زیادتر و زحمات و تضييع  
اوقات را بیشتر می کنند!<sup>۲</sup> - انتهی

راقم سطور گوید: گرچه در اجماع مرحوم  
شیخ بر کراهت عزا به مدت سه روز هم  
- چنانچه مرحوم مغفور صاحب اربعین  
گفته اند - اشکال و ایراد است، ولی نفس ادّعی  
شیخ این مطلب را اثبات و تأیید می نماید که

---

<sup>۱</sup> «اجماع علما بر این است که اقامه مجلس عزا برای میّت، بیش از یک روز  
کراهت دارد.»

<sup>۲</sup> تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام، ص ۴۴،  
تعلیقه.

سنت در زمان ایشان و قبل از ایشان حداقل بر  
کمتر از سه روز بوده است، نه بیشتر.

## خداشه در استدلال به عدم منع شارع از انعقاد

### مجالس اربعین برای اموات

شاید گفته شود که: انعقاد مجالس اربعین  
برای اموات به جهت طلب مغفرت و رحمت،  
خود سنتی است پسندیده و هیچ‌گاه مقصود و  
منظور از این مجالس - خدای نکرده - معارضه  
و مقابله با اربعین سیدالشهدا علیه السلام  
نمی‌باشد؛ بنابراین چه ایرادی دارد که به عنوان  
طلب مغفرت و اهدای ثواب به روح متوفّا،  
بازماندگانش به یک‌چنین امری مبادرت ورزند؟  
و چون از طرف شرع مقدّس منعی بر یک‌چنین  
مجالس نرسیده است، بنابراین حکم اوّلی بر  
جواز و عدم منع می‌باشد؛ چنانچه در همه  
مواردی که بالخصوص ردع و منعی از ناحیه  
شرع نرسیده باشد و با اصول کلیه و قواعد عامّه  
مذهب منافاتی نداشته باشد،



مقتضی قاعده، عدم حذر و اباحه ظاهریّه

می‌باشد.

ولی پاسخ این شبهه آن است که: مقتضای احتیاط در خصوص این مسئله و نیز در موضوعات و مسائل مشابه آن، خلاف حکم به اباحه و جواز است، و این مسئله با آنچه در تقریر شبهه بیان گردید متفاوت است.

توضیح مطلب اینکه: احکام شرعیّه بر اساس مصالح و مفاسد نفس‌الأمریّه و واقعیه در جهت تربیت و فعلیّت استعدادهای بشری تدوین شده است. ملاک شارع مقدّس در تشریح قوانین، توافق و تطابق تکالیف شرعیّه بر جهات تکوینی و فطری انسان قرار گرفته است. و گرچه فعل حضرت حق از دایره قیاس بر مصالح و مفاسد - چنانچه در افعال و کردار ما چنین است - خارج است، ولی این مسئله به معنای تعلق اراده و مشیّت او بر امر لغو و عبث نخواهد بود؛ زیرا به مقتضای حکمت بالغه، فعل خدای متعال عین صلاح، و صلاح عین فعل او در مرتبه متأخر از اراده و مشیّت اوست، نه در مرتبه متقدّم به عنوان علّت غائیّه.

بنابراین به مفاد آیه شریفه: ﴿رَبَّنَا الَّذِي

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿١﴾، خلقت

انسان از آنجا که منبعث از حکمت بالغه پروردگار است، باید هدایت و تربیتش نیز بر همان اساس در یک میزان و معیار و نسق قرار گیرد تا در حصول نتیجه و وصول به غایت، تخالف و تضادی حاصل نشود. و چون خلقت انسان در بهترین مرتبه و منزلت و تکوّن

در عالم خلق واقع شده است، چنان که فرمود:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾<sup>۲</sup>، بنابراین طبعاً

احکام و تکالیف متشرّعه او نیز باید در بهترین مرتبه از مراتب تصوّر تکلیف قرار گیرد؛ متنها با این فرق که اصل تکوّن و نشئت او در بهترین موقعیت متصوره، بدون اختیار و انتخاب اوست، ولی احکام و قوانین منزله از ناحیه پروردگار در ظرف اختیار و انتخاب خود بشر جامعه عمل می پوشد و او را از مرتبه

---

<sup>۱</sup> سوره طه (۲۰) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۸۶، تعلیقه ۱:

«موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آن بهره از خلقت را که شایستگی آن را داشت عطا کرد و سپس آن را در راهی که باید برود راهنمایی نمود.»

<sup>۲</sup> سوره تین (۹۵) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴:

«انسان را در بهترین قوام وجودی و ماهوی و عالی ترین طینت و سرشت و نیکوترین بنیاد و سازمان آفریدیم.»

استعداد به فعلیّت تامّه می‌رساند. و لهذا هیچ فرقی بین این دو جنبه و دو حیثیّت از جمیع جهات وجود نخواهد داشت، الاّ از حیثیّت تکوین و حیثیّت تشریح؛ به نحوی که شارع مقدّس اگر به مقدار ذره‌ای اختیار بشر را در انتخاب فعلِ مرجوح جایز بشمارد، قطعاً این مسئله با غایت تکوّن و خلقت او منافات خواهد داشت.

بر این اساس، آن حکمی از ناحیه شارع ممضا و مرضیّ خواهد بود که صد در صد با خواست و اراده شارع - بدون سرسوزنی اختلاف و دخالت مصالح و سلیقه‌های شخصی و دنیوی و نفسانی - مطابقت داشته باشد. و از آنجا که خواست و مشیّت شارع عیناً همان ملاکات و مصالح و مفسد نفس‌الأمریّه می‌باشد، بنابراین وظیفه و تکلیف انسان آن است که دقیقاً اعمال و رفتارش را با ملاکات کلیه‌ای که از ناحیه شارع تبیین و تفسیر شده است منطبق نماید. طبیعتاً از آنجا که یک عمل واحد از نقطه نظر ابعاد مختلف، اغراض و حیثیّت‌های متفاوتی ممکن است داشته

باشد و در تحت ملاکات مختلفی می‌تواند قرار گیرد، باید در مقام ترجیح و تطبیق ملاکات کلیه بر آن عمل خارجی، رعایت وجوه مرجّحه و قوّت و ضعف آنان را دقیقاً مورد توجه قرار داد؛ و چه بسا یک فعل در تحت یک شرایطی با خصوصیت‌های ویژه خود مستحسن، و همان فعل در شرایط متفاوت قبیح باشد.

با توجه به مطالب گذشته، باید اکنون بینیم نظر اسلام نسبت به مسئله اربعین چگونه است؟ و شارع مقدّس چه سنتی را برای اقامه مجالس ترحیم، تعیین نموده است؟ و به خصوص نسبت به اربعین، با چه دیدگاهی می‌نگرد؟

**عدم جواز ترک زینت برای زنان پیش از سه**

**روز در عزای میت**

مرحوم شهید در کتاب لمعه در بحث حِداد (ترک زینت برای زنان) روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود:

لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تَجِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقيّة، ج ۶، ص ۶۳.

«جایز نیست بر زنی که به خدا و روز بازپسین ایمان و اعتقاد داشته باشد اینکه برای مرده‌ای ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر برای شوهر خویش که باید چهار ماه و ده روز ادامه دهد.»

سپس شهید ادامه می‌دهد:

و لا حِدَادَ عَلٰی غَيْرِ الزَّوْجِ مُطْلَقًا، وَ فِي الْحَدِيثِ دِلَالَةٌ عَلَيْهِ، بَلْ مُقْتَضَاهُ أَنَّهُ مُحَرَّمٌ؛ وَ الْأَوْلَى؛ حَمْلُهُ عَلَى الْمَبَالِغَةِ فِي النَّفْيِ وَ الْكِرَاهَةِ<sup>۱</sup>.

«ترک زینت بر غیر زوج مطلقاً وجود ندارد، و در حدیث نیز بر

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۶۴.

این مطلب اشاره شده است، بلکه مقتضای حدیث این است که حِداذٌ حرام است؛ ولیکن بهتر این است که بگوییم حرمت از روایت استفاده نمی‌شود بلکه کراهت شدید مقصود است.»

در این روایت، چنانچه مشهود است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عزای بر میت را سه روز قرار داده و پس از سه روز، دیگر عزایی وجود ندارد.

و نظیر این روایت در المدوّنۃ الکبری، جلد ۲، صفحه ۴۳۲ از عایشه، زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت فرمودند:

**لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنَةٍ تَحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ؛**<sup>۱</sup> «جایز

نیست برای زن مؤمنه که بیش از سه روز در عزای مرده‌ای ترك زینت کند.»

همین‌طور در کتاب مبسوط شیخ طوسی نیز

این روایت نقل شده است.<sup>۲</sup>

مرحوم صدوق نیز از امام محمد باقر

علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

**يُصْنَعُ لِلْمَيِّتِ مَا تَمُّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ مَاتَ؛**<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> المدوّنۃ الکبری، ج ۴، ص ۴۰۹.

<sup>۲</sup> المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۵، ص ۲۶۵، با قدری اختلاف:

«قوله صلی الله علیه و آله: "لا يَحِلُّ لامرأةٍ تؤمن بالله و اليوم الآخر أن تحدَّ علی

میتِّ فوق ثلاث لیل إلا علی زوج أربعة أشهر و عشرًا، و لم یفرق.»

<sup>۳</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۲.

«برای متوفاً سه روز مجلس عزا و مصیبت باید

برپا کنند، از روزی که فوت نموده است.»

**استحباب طعام بردن برای صاحبان عزا به مدّت**

**سه روز**

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است

که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی جعفر بن ابی طالب شهید شد، امر فرمود به دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها که به خانه بنت عمیس و سایر زنان و اقارب او برود و تا سه روز برای آنان غذا طبخ نماید؛ و از این زمان، عزا به مدت سه روز در بین مسلمین سنت گردید.<sup>۱</sup>

و امام صادق علیه السلام فرموده است:

هیچ فردی نمی‌تواند برای مرده خویش ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر زنی که شوهرش از دنیا رفته باشد تا اینکه عده‌اش تمام شود.

علامه مجلسی - رحمة الله علیه - در بحار

گفته است:

و أمّا استِحبابُ بَعَثِ الطَّعَامِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَى صَاحِبِ الْمَصِيبَةِ، فَلَاخِلَافَ بَيْنَ الْأَصْحَابِ فِي ذَلِكَ. وَ فِيهِ إِيَاءٌ إِلَى اسْتِحْبَابِ اتِّخَاذِ الْمَأْتَمِ ثَلَاثَةً، بَلْ عَلَى اسْتِحْبَابِ تَعَاهُدِهِمْ وَ تَعَزِيَّتِهِمْ ثَلَاثَةً أَيْضًا؛ فَإِنَّ الْإِطْعَامَ عَنْهُ يَدُلُّ عَلَى اجْتِمَاعِ النَّاسِ لِلْمُصِيبَةِ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۲:

«و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَمَّا قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَنْ تَأْتِيَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ وَ نِسَاءَهَا وَ أَنْ تَصْنَعَ لَهُمْ طَعَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ؛ فَجَرَتْ بِذَلِكَ السُّنَّةُ.»

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۷۱.



«در استحباب فرستادن غذا به مدّت سه روز برای صاحبان عزا، همه فقها اتفاق نظر دارند. و از این مسئله نیز استحباب اقامه مجلس عزا به مدّت سه روز، آشکار می شود؛ و اطعام صاحبان عزا در این سه روز، دلالت دارد بر اینکه مردم در این سه روز در خانه صاحب مصیبت اجتماع می نمایند.»

سپس کلام شهید اوّل را از ذکر و نیز روایت رسول اکرم و امام باقر و صادق علیهم السّلام را نقل می‌کند که فرمودند: «عزاداری برای متوفّا فقط سه روز می‌باشد.»<sup>۱</sup>

و نیز شیخ أبوالصّلاح حلبی در این باره می‌گوید:

مِن السُّنَّةِ تَعْزِيَةٌ أَهْلِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَ حَمْلُ الطَّعَامِ إِلَيْهِمْ؛<sup>۲</sup> «سنت این است که تا سه روز از هنگام وفات برای طلب مغفرت و تسلیت، مجلس ترحیم به‌پا دارند و برای صاحبان مصیبت غذا ببرند.»

## روایات اهل سنت در باب مجلس ترحیم به مدت سه روز

و نیز از کتب اهل سنت، در کتاب إرشاد السّاری لشرح الصحیح البخاری وارد است:

بَابُ حَدِّ الْمَرْأَةِ عَلَى غَيْرِ زَوْجِهَا:

قَالَ: حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ الْمَفْضَلِ، حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ عُلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، قَالَ: «تُوفِّي ابْنُ لَأْمٍ عَطِيَّةً، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا. فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ دَعَتْ بِصُفْرَةٍ فَمَسَّحَتْ بِهِ وَ

<sup>۱</sup> همان، ص ۷۲.

<sup>۲</sup> الكافي في الفقه، ص ۲۴۰.

قالت: «نُهينا أن نحدَّ أكثرَ من ثلاثٍ إلا بزواجٍ»<sup>۱</sup>  
«أم عطیه فرزند پسری داشت که فوت نمود.  
آنگاه که روز سوّم سپری گشت، مادرِ طفل،  
مادهای را که برای تزیین و رنگِ دستان به کار  
می بردند، آورد و با آن دست‌های خود را تزیین  
کرد و گفت: «از جانب رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلّم دستور داده شده است که بیش از سه  
روز در عزا نباشیم مگر برای شوهر.»  
و نیز از زینب، دخترِ اَبی سلمه نقل می کند که  
گفت:

---

<sup>۱</sup> إرشاد السّاری لشرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۹۶.

زمانی که خبر مرگ اَبوسفیان از شام به مدینه رسید، اُمّ حَبیبه (دختر اَبوسفیان) تا سه روز مجلس عزا و اجتماع به پا داشت، و در روز سوّم با مادّه تزئین‌کننده‌ای صورت و دستان خود را تزئین نمود و گفت: «من نیازی به این کار نداشتم، و آنچه مرا بر آن داشت که انجام دهم این بود که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

”جایز نیست بر زنی که ایمان به خدا و روز بازپسین دارد، که بیش از سه روز برای مرده‌ای عزاداری نماید و خود را به هیئت و شمایل صاحب مصیبت درآورد، مگر برای شوهر خود که آن، چهار ماه و ده روز می‌باشد.“<sup>۱</sup>

و نیز زینب راوی حدیث می‌گوید:

وقتی برادر زینب بنت جَحْش وفات نمود، برای تسلیت به منزل زینب رفتم، دیدم صدا زد: «برایم عطر بیاورید!» سپس خود را از آن عطر، معطر ساخت و گفت: «من احتیاجی به استعمال عطر و بوی خوش فعلاً ندارم، و فقط بدین جهت الآن عطر زدم زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود بر فراز منبر:

”جایز نیست زنی که ایمان به خدا و روز قیامت

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۹۷.

داشته باشد، برای شخص متوفاً بیش از سه روز  
عزاداری نماید، مگر برای شوهر که مدت آن  
چهار ماه و ده روز است.<sup>۱</sup>»

## سنت پیامبر اکرم و ائمه معصومین در عزاداری

### برای متوفاً

از مجموع این روایات، و کذلک سیره  
مستمره در زمان رسول خدا و نیز پس از آن در  
بین مسلمین، مسلم می شود که سنت پیامبر اسلام  
و

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۹۸.

شرع مقدّس در موضوع عزاداری و برپایی مجالس ترحیم برای متوفّا، فقط سه روز بوده است نه بیشتر! و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم تحدید فرموده است زنی را که بیش از سه روز برای شخصی اقامه عزا نماید. و در بین مسلمین، این سنّت رایج بوده است و هیچ تغییر و تحوّل در زمان ائمّه علیهم السّلام ننموده است.

## نقد کلام مرحوم نراقی در جواز برگزاری

### مجلس ترحیم بیش از سه روز

مرحوم نراقی در کتاب شریف مستند الشیعه،

در بحث «تعزیه» چنین می گوید:

عن الكافي و الحلبی و الشّهد و أكثر المتأخرين  
التّحدید بثلاثة أيّام، لما دلّ من أنّ المأتمّ أو  
الحِداد أو صنَع الطّعام لأهل المیت ثلاثة أيّام؛  
و لا دلالة فیها، وإن كان المأتمّ بمعنی الاجتماع  
فی الموت. نعم یدلّ علی جواز الاجتماع و  
الجلوس لهم فی الثلاثة<sup>۱</sup>

«از کافی و حلبی و شهید و بیشتر متأخرین،  
مجلس عزا و مصیبت به سه روز تحدید شده  
است، زیرا مأتم (مجلس عزا) و ترک زینت و

<sup>۱</sup> مستند الشیعه فی أحكام الشریعة، ج ۳، ص ۳۱۴.

حمل غذا برای صاحبان مصیبت به مدّت سه روز در روایت آمده است؛ ولیکن بر این مطلب دلیلی وجود ندارد، گرچه مآثم در واقع به معنای اجتماع افراد است به جهت فوت و مرگ فردی. بلی از روایت استفاده جواز اجتماع و شرکت در مجلس عزا در این مدّت سه روز می‌شود.»

با توجه به مطالب گذشته، در این کلام مرحوم نراقی اشکال و تأمل به نظر می‌رسد، زیرا:

**اولاً:** چنانچه خود ایشان اشاره کردند، حمل

غذا برای صاحبان عزا و ترک زینت و تشکیل مجلس ختم و ترحیم به مدّت سه روز، بهترین و

روشن‌ترین دلیل است بر اینکه شارع مقدّس بر سه روز نظر داشته است و نه بیشتر، و الاّ می‌فرمود: تا هر وقت مجالس عزا برقرار باشد مستحب است برای صاحبان عزا غذا برده شود، و یا اینکه ترک زینت کنند. زیرا این مسئله کاملاً واضح است که هیچ‌گاه صاحب عزا با وجود تشکیل مجلس ترحیم و ارائه موقعیت مصیبت، خود را تزیین نمی‌کند و بر خلاف حال و هوای مصیبت، خود را در نمی‌آورد؛ مگر اینکه بخواهد از حیطة عرف و عادت جامعه خارج شود و راهی جز راه و سنتی سوای سنت عقلائیّه در پیش گیرد. پس اینکه شارع می‌فرماید: «جایز نیست برای زن که بیش از سه روز ترک زینت کند!» قطعاً به دلالت التزام عرفی، در مقام تحدید و تعیین مدت عزا و مصیبت است. و تعجّب است که چطور این مطلب بدین وضوح و روشنی از ایشان مخفی مانده است.

ثانیاً: مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مجلس عزا در موقعیت تعزیه و حزن و ألم منعقد گردد، نه در وضعیت سرور و ابتهاج و نشاط و انبساط؛ و مقتضای حزن و ألم و مصیبت، عدم تزیین



و ترک آراستن و استعمال بوی خوش و عطر است. پس چه اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز مجلس عزا برای متوفاً بگیرند، و یا اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز ترک زینت و استعمال بوی خوش شود، هر دو یک معنا و مفهوم را دارد. زیرا مجلس مصیبت با مجلس عروسی و عید و سرور، تفاوت ماهوی دارد؛ چنانچه فردی در مجلس عروسی بخواهد لباس سیاه بپوشد و خود را به زینت و عادات عرف در نیاورد، چقدر قبیح است!

ثالثاً: اینکه ایشان می‌فرمایند: «از روایت استفاده می‌شود جواز اجتماع و شرکت جهت عزا در این مدت سه روز»، باز محلّ نظر و اشکال است.

زیرا جواز اجتماع و شرکت در مجلس جهت  
 ترحیم و طلب مغفرت و تسلیت به بازماندگان، خود  
 فی حدّ نفسه یک امر ممدوح و پسندیده است و  
 جوازش نیازی به دلیل خاصّ شرعی ندارد؛ زیرا به  
 حکم عقل و عموم نقل: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ  
 وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup>، و هم چنین مطلوبیت نفس  
 ترحیم و تسلیت و زیارة الإخوان و تحبیب، قطعاً  
 مجالی برای شکّ در جواز انعقاد این گونه از مجالس  
 باقی نمی‌گذارد، و حکم شارع به جواز لغو و عبث  
 خواهد بود. بنا بر این لحاظ، اخراج حکم و کلام  
 شارع از لغویت و عبثیت، مقتضی آن است که بگوییم  
 قطعاً شارع در جهت تحدید و تعیین مدّت عزا و  
 مصیبت، حکم را بیان نموده است؛ و اگر بیش از این  
 مدّت نیز مطلوب شارع می‌بود، دیگر این تحدید  
 معنایی نمی‌داشت، بلکه می‌فرمود: هر که می‌خواهد  
 تا هر مدّتی که برای او میسر است این مجالس را  
 امتداد دهد، و هر چه بیشتر بهتر! در این صورت، هم

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۰:

«عفو و گذشت را پیشه کن، و به کارهای پسندیده و شناخته شده و شایسته  
 امر کن، و از جاهلان درگذر!»

دست افراد برای تشکیل این مجالس باز، و هم ثواب  
بیشتری نصیب آن متوفاً خواهد شد.

بنابراین، تعیین شارع در یک چنین موقعیتی،  
- که نفس انعقاد مجلس نه تنها هیچ محذوری،  
نه شرعاً و نه عقلاً و عرفاً، نداشته است بلکه  
مطلوب و ممدوح نیز می باشد - دلالت بر عدم  
رضایت، و مبعوضیت تشکیل مجلس را بیش از  
مدّت سه روز می فهماند. و باید از سنت و دستور  
شارع تخطی نمود و به آنچه او امر فرموده است  
بدون کم و زیاد، عمل نمود.

# عدم عبرت گرفتن از مجالس عزا و ترحیم در

## جامعه امروز

متأسفانه امروزه در بسیاری از مسائل از جمله مسئله مرگ و احکام و امور عرفیه مترتب بر آن، ما به بیراهه می‌رویم و به دستورات شرع چنانچه باید و شاید توجه نمی‌نماییم، و مقتضیات عالم آخرت را با اعتباریّات عالم هوی و نفس اماره به یک دیده و منظر می‌نگریم، و حقایق را با توهّمات در یک کفه قرار می‌دهیم.

تشییع و تدفین باید عبرت‌آمیز باشد و انسان را به یاد موت و حساب و کتاب و عقبات پس از مرگ بیندازد. توجه مشیّعین در تشییع فقط باید بر مسئله مرگ متمرکز گردد، و اموری که موجب انصراف آنان به جهات دیگر از اعتبارات، مثل آوردن دسته‌های گل و صف‌های شیپور و طبل و پرچم و خواندن اشعار و مدح و ثنای متوفّا و امثال اینها، تماماً بر خلاف نظر شارع مقدّس است. و لذا وارد است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جِنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ  
الْمَحْمُولُ، وَ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى  
الدُّنْيَا فَفَعَلَ؛ فَانظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ!<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۲۵۸؛ الزّهد، ص ۷۷.

«چون جنازه‌ای را به سوی قبرستان حمل می‌کنی، تو خود را چنین پندار که جنازهٔ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا بازگردانیده است؛ حال ببین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک مافات می‌نمایی!»

در أمالی، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود:

أَكْبَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ ؛  
«زیرک‌ترین و با فطانت‌ترین افراد بشر کسی  
است که یاد نمودن او از مرگ، قوی‌تر و شدیدتر  
باشد.»

باید تشییع جنازه انسان را به فکر موت و آخرت  
ببندازد و از اعتبارات و تعلقات بیرون آورد و حقیقت  
دنیا را گذرا و جهان ابدی آخرت را برای انسان زنده  
کند. مردم باید در تشییع، به ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پردازند  
و از سرودن و سردادن شعارها و تعابیر دورکننده از  
مقصد و غایت مسیر انسان، پرهیز کنند. اما از آنجا که  
ما در عالم تعینات و اعتبارات، چنان غوطه‌ور شده‌ایم  
که ذهن و حواس و قلب ما را تماماً از این توهمات و  
تخیلات پر کرده است، دیگر جایی برای نفوذ روزنه‌ای  
به سوی ابدیت و عالم حقایق، باقی نمانده است. و لذا  
تصوّر می‌کنیم که بعد از فوت هم همان زر و زیورها و  
برق و یراق‌ها و همان شئونی که در دنیا با آن روزگار  
خود را سپری کردیم، باید باقی و مستمر بماند؛ و هیچ  
نفهمیده‌ایم که عالم اعتبارات، با مرگ ما دیگر سپری

---

<sup>۱</sup> الأملی، شیخ صدوق، ص ۲۰.

شده است و بین ما و آن تعینات، فاصله‌ای به طول  
زمین و آسمان قرار گرفته است.

گوشه‌ای از انحرافات پدید آمده در امر تدفین،

به نقل از معاد شناسی

مرحوم والد، علامه آیه الله سیّد محمد حسین  
حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در این باره  
در جلد اول کتاب ارزشمند معاد شناسی  
می‌فرماید:

در دنیا می‌پنداشتید که آخرت هم به دنبال دنیا و  
متشکّل به شأنی از شئون دنیاست؛ وصیّت  
کردید: جناب آقای فلان، مقبره مرا آینه‌کاری  
کند و سنگ مرمر قیمتی بر روی قبر نهاد و فرش  
و اثاث مقبره را آبرومندانه تهیّه کند، دو گلدان  
هم پیوسته روی قبر

بگذارد، یک دست مبل ممتاز هم گرداگرد آن  
بچیند، یک دسته گل تازه هم هر شب جمعه نثار  
قبر من بنماید.

اینها به درد نمی خورد؛ اینها زینت های عالم غرور  
است نه عالم ملکوت. مرده به سوی ملکوت  
می رود، چیزی باید برای او هدیه کرد که به کار  
او آید؛ فرزندان صالح العمل، صدقه جاریه،  
علمی که از خود باقی گذارده و مردم از او  
بهره مند می شوند، انفاق به فقرا و مستمندان،  
دستگیری از بیچارگان، تربیت و رسیدگی به  
یتیمان، نشر علم و تقوا در میان جامعه مردم،  
اقامه نماز و قرائت و تدبیر قرآن و طلب غفران  
برای او مفید است.

و این زینت ها علاوه بر آنکه فایده ندارد، برای او  
ضرر هم دارد. دسته گل بردن برای مرده و نثار  
قبر او نمودن، بدعت و حرام است. زینت کردن  
قبور بدین اشکال مذکور، حرام یا حداقل مکروه  
است به کراهت شدید؛ و اینها مرده را رنج  
می دهد. این تجمّلات مقبره ها بدین کیفیت،  
خلاف دستور اسلام است.

ولی ما چون در دنیا هستیم خیال می کنیم شئون  
آخرت هم همانند شئون دنیا است؛ و این غلط  
است. می گوید: «مرا در مقبره دفن کنید؛ من از  
زمین بدون سقف می ترسم!» خیال می کند آنجا



هم مثل اینجاست که اگر او را در اطاق سقف دار  
دفن کنند محفوظ است، اما اگر او را روی زمین  
هموار به خاک بسپارند، باران و برف او را آزار  
می‌دهد و حرکت مردم بر روی مزار او، او را  
آزرده می‌کند!

زهی جهالت! روح را فرشتگان به عالم برزخ  
بردند و بدن در میان قبر، خوراک ماران و موران  
شد. تمام افراد بشر را این جهالت از پا درآورده،  
و قرآن کریم فریاد کرده است: ﴿وَضَلَّ عَنْكُمْ مَّا  
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

آن خیالات و اوهام شما نابود شد و در تیه ضلال  
به خاک عدم کشیده شد.<sup>۲</sup> - انتهی کلام مرحوم  
والد، قدس سره.

از اینجا معلوم می‌شود که این همه تأکید بر  
رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور، به چه  
منظوری است و برای چیست! قبرستان باید  
ساده و بی گل و گیاه و درخت و بنا باشد تا  
موجب توجه و عبرت گردد. اگر در قبرستان  
درخت کاری و گل کاری کنند ذهن از توجه به  
مرگ، به این ظواهر منعطف خواهد شد؛ و این،

---

<sup>۱</sup> سوره أنعام (۶) آیه ۹۴.

<sup>۲</sup> معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸.

خلاف نظر شارع است و مردود می باشد.

مردم تصوّر می کنند که اگر قبرستان بی آرایش و بدون تزیین و آیین باشد مردگان را ترس و وحشت فرا می گیرد و از غربت و تنهایی نگران خواهند شد، و لذا می خواهند آنان را چونان زندگی دنیا، به این امور مشغول سازند تا وحشت تنهایی از آنان رخت بربندد، و از وجود محیطی سبز و باصفا احساس غربت نکنند! غافل از اینکه شخصی که به دیار ابدی رفته است، تازه چشمش به حقایق عالم ملکوت و خصوصیات آن باز شده است، و آن عیش و نوش و فرح و انبساط در دنیا دیگر در آنجا وجود ندارد. عیش و نوش آن عالم در مسائل دیگری است؛ در قرائت فاتحه است نه در درخت کاری و گل کاری قبور، در انفاق و صدقات است نه در عمران و تزیین قبرستان. درست مانند مریضی که به بیماری خطرناکی دچار گشته و اطرافیان به جای مراجعه به طبیب و عمل به نسخه و مداوا، او را به پارک و باغ و مراکز تفریح و تفنّن ببرند. رفتن به این مراکز در شرایط فعلی دردی از او دوا نمی کند، بلکه بر رنج و ألم او می افزاید و او را نابود می کند.

حال ما می‌خواهیم همان تصوّرات غلط و فهم نادرست خود را به مسائل و امور اموات سرایت دهیم. چون خود از قبرستان وحشت می‌کنیم، قبور را به گل و گیاه می‌آراییم تا از ترس و وحشت ما بکاهد!

## بدعت‌های راه‌یافته از غرب در مجالس ترحیم

متأسّفانه امروزه قبرستان ما به همه چیز شباهت دارد غیر از جایگاه مردگان و مدفن درگذشتگان؛ و این بسیار مایه تأسّف و تألم است! و لذا این‌گونه قبرستان‌ها دیگر موجب عبرت نخواهد شد و انسان را به فکر و یاد جهان دیگر نخواهد انداخت. صف‌های گل‌فروشی در کنار قبرستان، انسان را بیشتر به یاد مجالس تفریح و تفنّن می‌اندازد تا به زیارت اهل قبور؛ و این کار قطعاً خلاف نظر شارع است و باید به‌طور کلی ترک شود.

از جمله اموری که باز مع‌الأسف به فرهنگ ما در این مسئله رسوخ و نفوذ پیدا نموده است، کیفیت برگزاری مجالس ترحیم و فاتحه است.

مجالس ترحیم امروزه از یک مجلس طلب مغفرت به صورت سنتی و مطابق با شیوه و روش اولیای دین، به یک مجلس تئاتر و هنرپیشگی تغییر ماهیّت و جهت داده است؛ و گردانندگان

آن عبارت‌اند از مدیران و ذاکر و منبری که همه در راستای این مقصد و منظور گام برمی‌دارند. در این مجالس به‌جای توجّه به آخرت و قرائت فاتحه، به تعینات و امور اعتباری متوفّاً پرداخته می‌شود، و اصل و نسب و عشیره او را به رخ افراد می‌کشانند؛ و اینکه فلان فرزندش مثلاً پزشک معروف و یا صاحب منصبی کذا و کذا، و فلان فرزند دیگرش مدیر و وزیر و غیره، و مدارکش در زمان حیات این‌چنین، و رسم و اعتبارش در میان اقران چنین و چنان بوده است. و اگر خدای نکرده منبری و یا ذاکر در

این مسئله کوتاهی نمایند و حقّ شئون متوفّاً و بازماندگان را آن طور که باید و شاید بجای نیاورند، مورد عتاب و عقوبت و کم لطفی صاحبان عزا قرار خواهند گرفت! و دیگر از آنان در مجالس بعدی دعوت به عمل نمی آورند، و به جای او سراغ فرد شایسته دیگری می روند که بتواند حقّ مطلب را اداء کند و بازماندگان را در مقابل سایر اشخاص، رو سفید و سر بلند گرداند!

گذاردن جام و قدح، و پذیرایی از اشخاص با انواع میوه ها و شیرینی ها تماماً این مجالس را از هدف اصلی دور، و به ظواهر خلاف نظر شرع متوجّه می گرداند؛ ولذا خلاف نظر شارع است. سکوت و ایستادن برای تعظیم مقام متوفّاً، از سنن راه یافته غرب است و شرعاً حرام می باشد. در اسلام برای این منظور، امر به سکوت و یا ایستادن و فاتحه خواندن نیامده است؛ اگر انسان نشسته باشد باید همان طور فاتحه بخواند و اگر ایستاده باشد باید همان طور فاتحه بخواند.

تغییر عنوان «ترحیم» و «مغفرت» به «بزرگداشت» نیز از امور مذمومه و خلاف است. آنچه به ما از اسلام و سخنان اولیای دین رسیده است طلب مغفرت و ترحیم و تعزیت

بازماندگان و تسلی خاطر و نفوس صاحبان عزا  
و مصیبت است، نه بزرگداشت و گرامی داشت و  
امثال این الفاظ و عبارات. بزرگداشت یعنی  
چه؟! آن مسکین از دنیا رفته و الآن دارد با هزار  
درد و مشکل و مصیبت دست و پنجه نرم  
می‌کند، آن وقت ما در دنیا برای او بزرگداشت  
می‌گیریم و او را گرامی می‌داریم؟! بزرگداشت  
و تعظیم و تکریم باید در زمان حیات او انجام  
شود که آن‌هم سراسر اعتبار و توهم و تخیل  
است؛ نه در زمان ممات او

که دیگر کار از کار گذشته است، و دیگر نه بزرگی وجود دارد و نه بزرگداشتی، نه اعتباری و نه معتبری! الآن وقت حساب است نه عمل، وقت کشف حقایق است نه امور تخیلیه و توهمیه؛ الآن از نماز و روزه و حجّ و انفاق و امر به معروف و صداقت و امانت و اخلاص در عمل سؤال می‌کنند، نه از یال و کوپال و وزارت و وکالت و مدیریت و مال و منال؛ الآن از عمل به تکالیف در دنیا سؤال می‌کنند و اینکه تا چه حد در امور زندگی و اجتماعی، رضای الهی را مدّ نظر قرار داده است، نه از درجه و سر دوش و لباس و غیره!

در اینجا است که آن اصل کلی و قانون تطبیق افعال بر ملاکات شرعیّه، اقتضا می‌کند که تمام این امور را بر خلاف رضای شرع و از مبتدعات نفس امّاره و سلیقه‌های جاهلی بدانیم و آنها را کنار بگذاریم.

**نهی شارع از شرکت زنان در مراسم تشییع و**

**تدفین**

و نیز از جمله امور مذمومه، شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین است که از ناحیه اولیای دین به شدّت مردود شده است، و سنت در اسلام

بر خلاف این روش بوده است. اما متأسفانه امروزه مشاهده می‌کنیم که برخلاف سنت، در میان شیعه این مسئله رواج دارد و خلاف آن، بدعت و امری ناصواب شمرده می‌شود و از اصول مسلمة معاشرت‌ها و روابط اجتماعی به حساب می‌آید.

روایات در این باب از اولیای دین، مورد اتفاق شیعه و اهل تسنن می‌باشد،<sup>۱</sup> و متأسفانه آنها در این مسئله به سنت عمل نموده و ما از قافله عقب مانده‌ایم؛ و آنگاه خود را تابع و مطیع و شیعهٔ مکتب و سنت

رسول خدا می‌دانیم! درحالی‌که باید خود، پیشاپیش همهٔ ملل و اقوام قرار گرفته، پیشتاز عمل به دستورات و مبانی رسول خدا باشیم و نگذاریم که مخالفین و منحرفین از مکتب اهل بیت علیهم السّلام بر ما خرده گیرند و ما را به اعمال سلیقه‌های شخصی و إدخال ما لیس فی الدّین، متّهم نمایند.

کنار گذاردن روش و ممشای رسول خدا و عمل نمودن به دستورات و احکام و مبانی آن

---

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، ص ۵۸۵؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۵؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۰.



حضرت، و اِعمال نظریّه و سلیقه شخصی بر طبق مصالح دنیا و نفس امّاره و خوش آمدن عوام، آخرت را به دنیا فروختن است و خسران را به سعادت و فلاح ترجیح دادن! و به همان اندازه که مخالفین، بر خلاف دستور صریح خدا و رسولش، طبق امیال دنیوی و خواست نفس امّاره، عترت و اهل بیت را به کناری نهادند و به دنبال افراد دیگری به راه افتادند و از مسیر حق و صراط مستقیم تخطی نمودند و مشمول سخط خدا و غضب رسول او واقع گردیدند، خدای نکرده این طور نباشد که ما هم به صرف متابعت از دستور رسول خدا بر قبول ولایت و امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، دل خوش نموده و از سنت آن حضرت در سایر مسائل تخطی بنماییم؛ که در هر صورت، مخالفت مخالفت است. و اگر مخالفین بگویند: شما که این قدر سنگ اتّباع و اطاعت از دستور رسول خدا مبنی بر اِمّارت و خلافت و ولایت اهل بیتش را به سینه می‌زنید و آنگاه به سایر دستورات و سنت او عمل نمی‌کنید، چه جوابی باید بدهیم؟!

**نبود مجالس ترحیم به نام «هفت» و «اربعین» و**

**«سال» در اسلام**

و از آنجا که روشن شد سنت رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم در انعقاد مجالس  
ترحیم به چه صورت است، در اسلام ما مسئله‌ای

به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» نداریم؛ بنابراین مخالفت این مجالس با روش و سنت اسلام به خوبی روشن می شود.

اما مسئله «هفت» و «سال» که قطعاً در اسلام، هیچ اسم و رسمی از آن به چشم نمی خورد. مع الأسف این سنت غلط مجالس سنویّه در بین فرهنگ شیعه - به خصوص ایرانیان - از اصول مسلم و تخلف ناپذیر گردیده است. سالگرد در فرهنگ اصیل شیعه فقط اختصاص به معصومین علیهم الصّلاة و السّلام دارد، و ما در هیچ اثری - چه تاریخی و چه روایی - سراغ نداریم که ائمه علیهم السّلام امر به تشکیل مجالس سنوی برای اصحاب خود کرده باشند؛ و فقط نسبت به تشکیل مجالس تذکّر، از جهت احیای ذکر اهل بیت تأکید شده است.

من باب مثال: امام باقر علیه السّلام وصیت فرمودند که پس از شهادتشان به مدت ده سال در منی از مسائلی که خلفای جور بر آن حضرت وارد آوردند، برای مردم صحبت شود.<sup>۱</sup> و کذلک راجع به حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام آن قدر

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

روایت است که به حدّ تواتر می‌رسد.<sup>۱</sup> و حتّی  
اگر در آثار مروّیه تأکید بر اقامهٔ مجالس اهل بیت  
نشده بود، باز به همان ملاک اِحيای ذکر  
اهل بیت علیهم السّلام، باید حکم به الزام اقامهٔ  
مجالس آنان - چه در موالید و چه در  
شهادتشان - بنماییم؛ و در این مسئله جای هیچ  
شکّی در فرهنگ تشیّع نمی‌باشد.

اما امروزه می‌بینیم برای افراد، مجالس سنوی

می‌گیرند و تا امتداد

---

<sup>۱</sup> احادیث و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است؛ از باب نمونه:  
کامل الزیارات، ص ۱۰۰ و ۱۷۴؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

تاریخ، آن را ادامه می دهند؛ حتی اگر استخوانش سال‌های سال بیوسد و تبدیل به خاک گردد باز دست از سر آن متوفّا بر نمی دارند! البتّه مشخص است که صاحبان این مجالس هیچ دلشان به حال آن متوفّا نسوخته است، بلکه فقط منافع خود را در استمرار این مجالس ملاحظه می کنند، و حیات و بقاء خود را در انعقاد و ادامه این مجالس می بینند، و تصوّر می کنند که با تعطیل این مجالس، دیگر یاد و ذکر آن متوفّا نسیّاً منسیّاً خواهد شد و بالتّبع افرادی که از قبّل این متوفّا به منافع دنیوی و مصالح دنیوی دست می یافتند، دیگر آنها هم از بین خواهند رفت؛ و لذا به هر وسیله‌ای و با هر حيله و جان‌کدنی سعی می کنند که اسم و یاد متوفّا را با بهانه‌های مختلف و در موقعیت‌های متفاوت، زنده نگه دارند! سوره شریفه تکاثر که می فرماید: ﴿الْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۱</sup>، ناظر به این دسته از افراد می باشد.

<sup>۱</sup> سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۱ و ۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۳:

«افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی شما را (از دیدار جمال حق و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد \* تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید.»

شیعه باید فرهنگ خود را بر سنت رسول الله استوار نماید تا اولاً از برکات متابعت و اتباع سنت الهی بهره‌مند گردد، و ثانیاً دستاویز به دست مخالفین و معارضین تشیع ندهد و قلم و بیان آنان را در طعن و اعتراض به تشیع باز نگذارد.

و اما مسئله اربعین قطعاً از مسئله هفت و سال، أشنع و أقبح است؛ زیرا علاوه بر عدم وجود خبر و اثری از ائمه علیهم السلام بر اقامه

اربعین برای مردگان، این قضیه از شعارها و اختصاصات شیعه است و فقط و فقط به حضرت  
أبا عبدالله الحسین ارواحنا فداه تعلق دارد و بس!

**جایز شمردن مجلس «اربعین» برای عموم یعنی**

**خارج نمودن از عنوان شعار تشیع بودن**

اگر قرار شود که اقامه مجالس اربعین برای  
مردگان به صورت یک سنت و ادب مؤکد درآید،  
دیگر چگونه می توان آن را برای سیدالشهدا به  
عنوان یک شعار و علامت و امتیاز درآورد؟ و اگر  
از ناحیه شرع برای اقامه اربعین نسبت به سایر  
افراد رجحانی می بود، پس چرا این رجحان برای  
سایر ائمه علیهم السلام، بلکه رسول خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم نبود؟! با اینکه از هر جهت  
این بزرگواران ألیق و أولى بودند در این مسئله.  
و حتی اقامه مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام  
که این همه راجع به آن تأکید شده است، اقتضا  
می کرد که اربعین ائمه علیهم السلام را هم به پا  
داریم و از فیوضات و برکاتش بهره مند گردیم؛ با  
اینکه هیچ اثری از ائمه نسبت به این موضوع به  
چشم نمی خورد.

و این مسئله نشان می دهد که اقامه اربعین  
قطعاً برای غیر سیدالشهدا علیه السلام مورد

رضایت آنان نبوده است؛ زیرا آنان امر به إحيای ذکر و تشکیل مجالس نموده‌اند، ولی نسبت به اربعین هیچ سخن نگفته‌اند.

و اگر گفته شود که: اقامهٔ مجالس اربعین برای اموات در صورتی که صرفاً جهت طلب مغفرت و رحمت باشد نه به داعی و غرض دیگر؛ و به عبارت دیگر، جهات معنوی و عبادی موضوع برای متوفّاً مدّ نظر قرار گیرد نه اعتبارات و منافع دنیوی، چنانچه گذشت؛ در این صورت چه اشکالی بر این مجالس مترتب می‌شود و چه منعی از ناحیهٔ شارع متوجّه آن خواهد شد؟

پاسخ این سخن آن است که اولاً: چه فرقی

بین اربعین یا ثلاثین و یا



خمسین و غیره خواهد بود؟ و به چه جهت حتماً باید برای متوفاً رأسِ چهل روز مجلس گرفت؟ و اگر قرار است مجلس یادبود و تذکری باشد، چرا در رأس سی روز و یا پنجاه روز، این مسئله انجام نشود؟

ثانیاً: عبادت از بنده در وقتی پذیرفته و مقبول است که مطابق با دستور و امر الهی باشد، نه سر خود و از پیش خود. و شرط اساسی در صحّت عبادت، موضوع تقرّب و انقیاد است؛ و این دو مسئله، متفرّع بر جهت و حیثیت توقیفیه و تعبدیه آن است. و تا عبادتی از ناحیه شارع به ما نرسد، اتیان آن، بدعت و ضلالت و حرام است؛ و گرچه هزار بار قصد قربت و رجاء داشته باشد باز آن عمل هیچ ارزشی از ناحیه شارع نخواهد داشت.

بلی، اگر چنانچه مسئله به نحوی برای مکلف پیش آید که از یک طرف رجحان فعل در نزد او محرز گردد و یا حداقل محتمل باشد، و از طرف دیگر دلیل قاطع شرعی بر رجحان نداشته باشد، در این صورت انجام فعل به داعی ثواب و رجاء تقرّب، مانعی ندارد. ولی اگر فعلی نه تنها واجد رجحان محتمل عقلی نبوده، بلکه به لحاظ وجود قرائن و شواهدی عقلاً و نقلاً مرجوح باشد، در

این صورت دیگر داعی تقرّب و رجاءِ ثواب  
منتفی بوده و انجام آن، منافی با نظر و رضایت  
شارع خواهد بوده؛ یا باطل و یا قطعاً دارای  
کراهت شدید می باشد.

و اتفاقاً مسئله اربعین از همین قبیل است؛  
زیرا اگر این عمل از ناحیه شارع ممضی و مرضی  
می بود، قطعاً در طول بیش از دوست و پنجاه  
سال زمان امامت و ولایت معصومین علیهم  
الصّلاة و السّلام، به این موضوع توجه می شد و  
از ناحیه آنان نسبت به این مطلب توصیه و  
سفارش می شد؛ در حالی که ابداً این چنین نبوده  
است و حتی یک مورد

هم، نه تصریحاً و نه اشارتاً، اسمی از این مسئله برده نشده است! درحالی که این موضوع از موضوعاتی نیست که ظرف وقوع آن پس از زمان حضرات معصومین علیهم السّلام بوده باشد؛ بلکه درست برعکس، از موضوعاتی است که هر سال و ماه و هفته برای آنها و اصحاب آنها و اقوام آنها پیش می آمده است، و در عین حال هیچ اثری از اینکه آنان اصحاب را تشویق و ترغیب و یا حداقل مجاز در تشکیل این مجلس دانسته باشند وجود ندارد.

و بنابراین می توان به ضرس قاطع ادعا کرد: تشکیل مجلس اربعین برای فوت شدگان، مورد رضایت حضرات معصومین علیهم السّلام نبوده است، و نظر آنان بر انحصار اربعین برای حضرت أبا عبدالله الحسین علیه السّلام می باشد. در اینجا این رساله را به پایان می بریم، و گرچه موضوع اقتضای بسط بیشتر در جهات مختلفی را می نمود اما به لحاظ رعایت عدم تطویل، به آنچه مذکور شده است اکتفا می گردد. امید است پیروان مکتب ولایت و تشیع با تأسی به سنت سنّیه رسول خدا و ائمّه هدی صلوات الله علیهم أجمعین دست از این رسم و آیین خدا ناپسندانه و غیر مرضیّ اولیای دین بردارند، و

هدف و غایت کردار و افعال خود را بر پیروی و اطاعت از مرام و ممشای قویم و صراط مستقیم ائمه هدی علیهم السّلام قرار دهند، که هدایت و فلاح فقط و فقط در اطاعت و اختیار محض از فرامین و دستورات آن بزرگواران می باشد و بس.<sup>۱</sup>

رَبَّنَا اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ  
الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُمْ، ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ  
قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ  
أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾.<sup>۲</sup>

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا  
لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵: «عن أبي إسحاق النحويّ، قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السّلام فسمعتة يقول: "فوالله لُنحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا، وَ تَصَمُّتُوا إِذَا صَمْتْنَا، وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا!"»

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۲: «قال أبو عبدالله عليه السّلام: "... أما إنّه شرٌّ عليكم أن تقولوا بشيء ما لم تسمعه منا!"»

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۱: «عن فضيل بن يسار، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السّلام يقول: "كلّما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل."»  
<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۸. رساله بدیعه، ص ۲۲۷:

«پروردگارا، دل های ما را پس از هدایت آشفته مگردان، و از جانب خود بر ما رحمت فرست. به درستی که تو بخشنده ای.»

<sup>۳</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۵:  
«سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد. و اگر هر آینه خداوند ما را بدین جا هدایت نمی فرمود، ما هیچ گاه

و السّلامُ علينا و على جميع عباد الله

الصالحين و رحمة الله و بركاته

شب جمعه، چهاردهم صفر ۱۴۲۶ هجری

قمری

مشهد مقدّس رضوی، علی ثاویه آلاف التحيّة

و السّلام

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

---

خودبه خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت  
شویم.